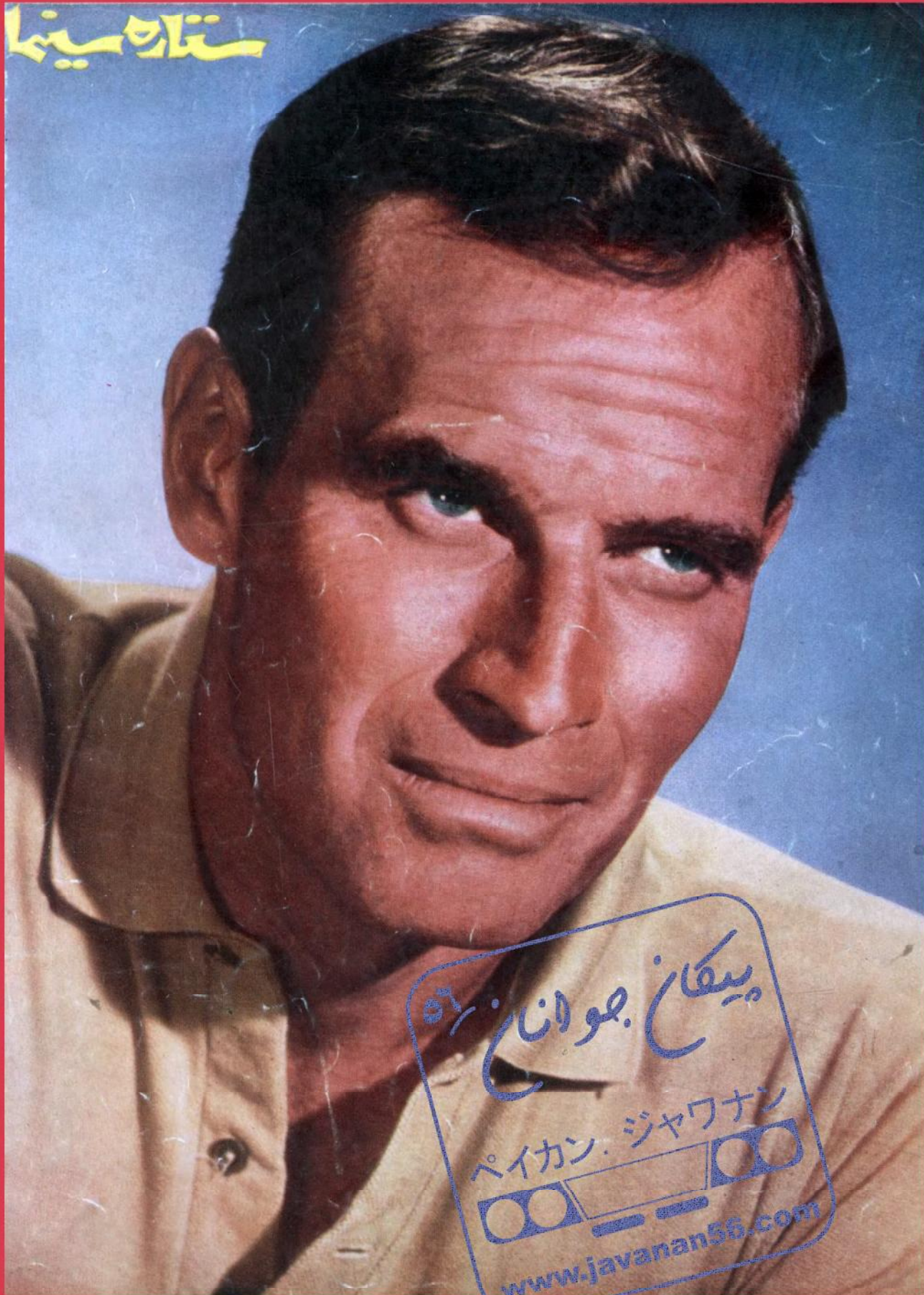


ستاره سینما

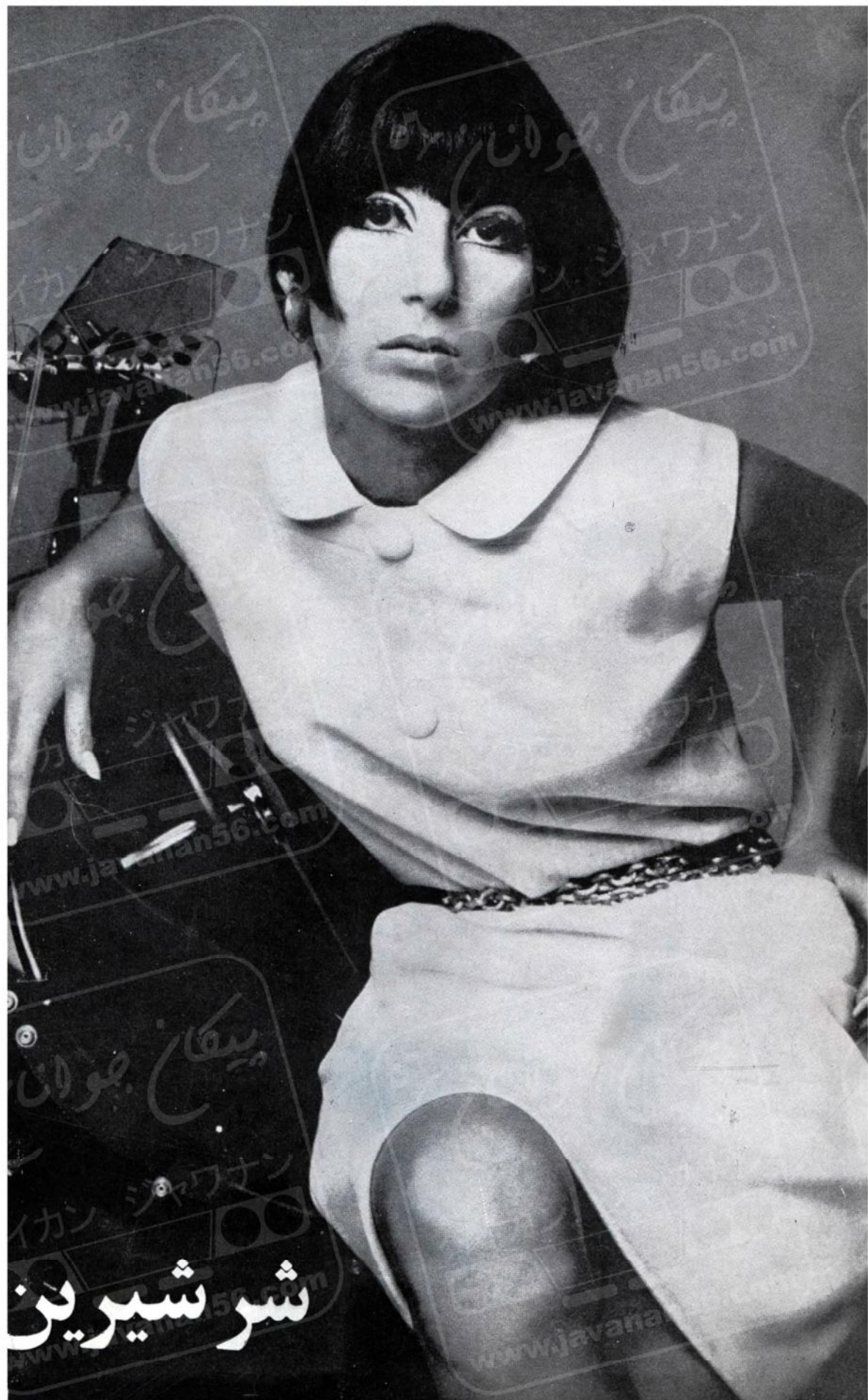


پیکان جوانان ۵۶

ペイカン. ジャワナン



www.javanan56.com



شیرین

از تهران، حسین نجفیان

بنده دوستان زیادی دارم که از طرفداران پر و پا قرص صفحه موزیک هستند و برای همین چند صفحه احترام زیدی قائل می‌شوند اگر شما صفحه موزیک را از ما بگیرید یا کم کنید، مثل اینست که مجله را از ما گرفته‌اید. بنا بر این خواهش می‌کنم اگر می‌خواهید تغییری ندهید بهتر است موزیک را بطور ضمیمه یا بصورت ماهنامه منتشر کنید.

از کرمانشاه: سید...

کمال الدین کزازی

بعقیده من شما باید هنگامی قسمتهایی از مجله خویش را به موزیک اختصاص دهید که واقعا خوانندگان شما از موزیک سرشته داشته باشند. اما جوانان ما که فقط موزیک را از دریچه چشم بینل ها و انواع آنها می‌بینند بعقیده من بهتر است بجای موزیک به معرفی آکتور با آکتریهایی گذشته و حال بپردازید و نیز قسمتهایی را به بحث درباره سینمای کشور خودمان اختصاص دهید.

از تهران: دیدار آب

خواهش می‌کنم که هیچ وجه صفحه موزیک را کم نکنید بلکه زیادتر هم بکنید چون من خیلی صفحه موزیک علاقه دارم البته عده‌ای هستند که از صفحه موزیک خوششان نمی‌آید و از عکس گروه‌ها و نشانی آنها بدشان می‌آید اما این دلیلی ندارد که گمان دیگری هم امثال من از صفحه موزیک بدشان بیاید، خواهش می‌کنم بخاطر یک نامه مجله خود را خراب نکرده و عده‌ای از خوانندگان و دوستان از صفحه موزیک را از دست ندهید.

از رضائیه: فلورا

مقامی من با موزیک مخالف نیستم ولی این هشت صفحه خیلی زیاد است. شما میتوانید جای این هشت صفحه را به مطالب دیگری بدهید.

سواره سینما مجله خیلی خوبست، ولی امان از دست این صفحه موزیک!

خواننده عزیز - یکبار دیگر تجدید عهد می‌کنیم، و آنچه مرا در ادامه خدمت و ادامه راه و روش مجله استوار تر و دلگرم تر میکند، تشویقها و احساس ارتباطی است که بین من و شما وجود دارد.

این ارتباط و این تشویق را، انبوه نامه‌هایی که هم اکنون بر روی میز من قرار گرفته، موجب میشود. زیرا مژده آنست که ما هر دو بفکر یک چیز هستیم، و آنهم مجله است، مجله‌ای که باید در راه خواست خوانندگان، هر چه بیشتر شکل پذیرد، و در این منظور ما نهایت کوشش خود را بعمل می‌آوریم، تا باین ترتیب، آن مجله دلخواه ما و شما پدید آید. . .

کثرت نامه‌های رسیده، بغیر از نامه‌های پاسخگو، نشان میدهد که خوانندگان ما، بمباحث مختلفه مجله، اقبال پیدا کرده‌اند، و چون خود را در انتشار مجله ذی سهم و همکار میدانند، اینست که فی‌المثل در بحث صفحات موزیک شرکت میکنند، تا باین ترتیب از حق خود (که صاحبان اصلی مجله هستند) استفاده مستقیم کرده باشند، و نتیجه را، هر چه که هست، با اکثریت آراء خود موجب شده باشند. . . این باعث میشود که حتی اقلیت یک نظر و یا یک مورد نیز، در پایان و پس از اخذ نتیجه، احساس غبن نکنند. زیرا با شرکت و اظهار عقیده، باندازه خود- حتی هر قدر هم کم- در تعیین نتیجه قطعی مؤثر بوده‌اند.

و باین ترتیب هر کسی میتواند نظر خود را در مجله، منعکس ببیند. و یا در مورد بحث فردین، تعداد نامه‌های وارده نشان میدهد که واقعا خوانندگان ما میل دارند، در تجزیه و تحلیل این هنرپیشه و موفقیت او، یکوشند. . . و تمام این مشارکتها و این همکاری‌هاست که یک مجله بهتر و کاملتر را بوجود می‌آورد.

قرار ما همیشه این بوده که مرتب بجلو برویم و هرگز در یک جا نمانیم.

یک پیشنهاد

● این قبول، که دولت در مقابل دریافت مالیات تعهدی در برابر مؤدی ندارد و نیز اصلی وجود ندارد مبنی بر اینکه آنچه دولت بصورت عوارض و مالیات یا بهر نحو دیگری از مردم می‌گیرد، در همان محلی که اخذ شده خرج شود، ولی این نیز یک واقعیت است که سینما بعنوان یکی از منابع مهم پرداختی به دولت، کمتر از خیلی منابع دیگر از عنایت بر خوردار بوده است.

سینما داد و ستدی در سطح بالاست و عوارض و مالیات حقه‌ای که بآن تعلق می‌گیرد نیز خواه و ناخواه بالا خواهد بود، چیزی که هست نباید دخالت دولت در سینما صرفاً بصورت یک نظارت و کنترل بر شئون چون سانسور و درجه بندی و احیاناً بازرسی بهداشتی محدود شود. سینما در جنبه کیفی و معنوی به حمایت و توجه بیشتری، خیلی بیشتر از آنچه تا کنون وقف آن شده نیاز دارد. درست است که ما یک وزارتخانه برای حفظ و حمایت همه هنرها منجمله سینما داریم، ولی باید این امر را نیز اذعان کرد که هیچکدام از هنرها در حال حاضر باندازه سینما با اجتماع ما پیوند روزمره و مستقیم ندارد و هیچکدام در زندگی معنوی مردم بخاطر اقبال که مردم بآن نشان میدهند باندازه سینما مؤثر نیست.

اگر این واقعیت را قبول داشته باشیم

جا دارد متوقع باشیم که سینما از توجه دولتی بیشتری برخوردار شود.

کیفیت نمایش فیلم در کشور ما بر اساس جلب تماشاچی استوار است. در نتیجه فیلم‌هایی که غالباً به بازار سینمایی ما راه مییابد فیلم‌هایی است که برای تماشاچی خاص ما ارزش نمایی داشته باشد. این برعهده خریدار و فروشنده فیلم نیست که در ایس بازار عرضه و تقاضا و در سطحی این چنین که گفته شد راهی بسوی معنائی بجوید، بسوی آثاری که به معرفت عمومی کمک بیشتری بکند.

در این مورد است که دولت باید قدم پیش بگذارد و حمایت از کیفیت را بعهده بگیرد، بنظر ما در قبال آنچه از فیلم‌ها بصورت عوارض یا مالیات فروش اخذ می‌شود هیچ مانعی ندارد که برای چند فیلم کیفیت عالی (که البته باید توسط یک کمیسیون صاحب صلاحیت تعیین شود) جایزه‌ها و تخفیف‌هایی قائل شوند که گاه گاه نمایش عمومی این فیلم‌ها امکان پذیر باشد.

کسی توقع ندارد که ما صاحب تأسیسات سینمایی دولتی مستقری شویم و فی‌المثل سینمایی با سرمایه دولت فقط برای نمایش مرتب آثار عالی بوجود بیاید، اما در حال حاضر اینکار یعنی این جایزه و تخفیف عوارض امکان پذیر است و در صورتی که درست و بجای عمل شود قطعاً میتواند راه را برای ورود فیلم‌های خوبی که با مقیاس‌های بازار روز، دارای ارزش تجاری زیادی نیستند هموار و مردم‌مارا برای درک و تمتع از این آثار بیشتر مهیا سازد.



آلن دلون وبریژیت باردو در یک فیلم

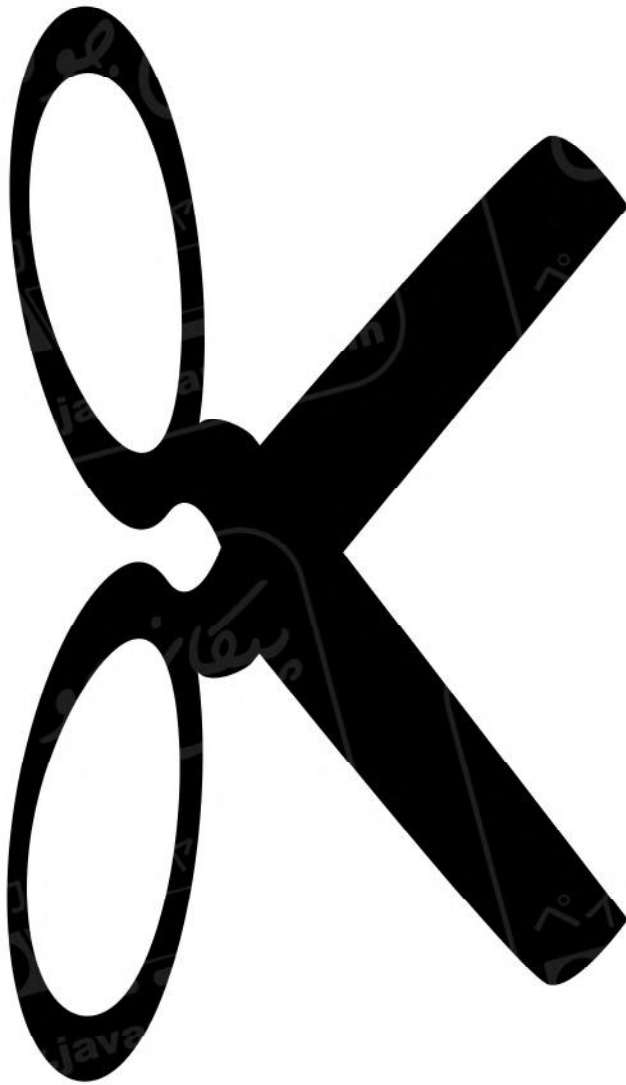
فیلمبرداری درحومه رم شروع شد .
ب.ب برای این فیلم کلاه کیس سیاه آبنوسی دارد و پیراهن سیاه بسیار دکولته‌ای پوشیده است ، بکلی شخصیت دیگری پیدا کرده ؛ - این یکی از کوتاهترین نقش‌های دوره هنرپیشگی من است ، بزحمت ده دقیقه میشود . اما وقتی لوئی مال آنرا باحالتی پوزش طلبانه بمن پیشنهاد کرد ، با خوشحالی تمام پذیرفتم زیرا بنظرم خیلی مهیج آمد . داستان آن در ۱۸۴۰ موقع اشغال ایتالیا از طرف اتریش

که شایعات اختلافشان را تکذیب میکرد از هواپیما پائین آمدند . از او پرسیدیم :
- بریژیت ، سر حال هستید ؟
- بلی و هیچ شکایتی هم از عکاسان ندارم . خیلی مؤدب شده‌اند . هتل او در نزدیکی باغ وحش رم است و شب‌وروز صدای حیوانات وحشی را میشنود ؛
- حیوانات را خیلی دوست دارم . اما به خواب و سکوت هم علاقه دارم .
- فرمای روز و زود ب.ب ،

بریژیت باردو یا خانم سا کس برای بازی در این فیلم با تفاق شوهر پولدار و جوان خود گونتر سا کس وارد فرودگاه رم شد . بیش از شصت عکاس با استقبال او آمده بودند . آنچه ورود ب.ب را در این سفر ، غیر از گذشته و خارق‌العاده نشان میداد لباس او بود ، یک کت بلند سیاه بادگمه‌های طلائی ، شبیه لباس گاردهای سرخ چین بتن داشت . گیسوان طلائی و بلندش دستخوش باد ، باو حالتی بسیار احساس برانگیز داده بود . دست در دست شوهرش داشت و باصمیمیتی

● لوئی مال برای سومین بار بریژیت باردو را در فیلمی از خود شرکت میدهد . اولین فیلم آنها «زندگی خصوصی» و دومی «زنده» - بادماریا» بود ، فیلم تازه آنها یک اپیزود بنام «ویلیام ویلسون» از فیلمی سه قسمتی است که «سه داستان عجیب» نام دارد و ادگار - آلن پو آنرا نوشته است . همبازی ب.ب در این فیلم آلن دلون است . این دو شش سال قبل هم در یک فیلم چند قسمتی با نام «عشقای معروف» با تفاق یکدیگر شرکت کرده بودند .

باخت عجیب و بزرگ!

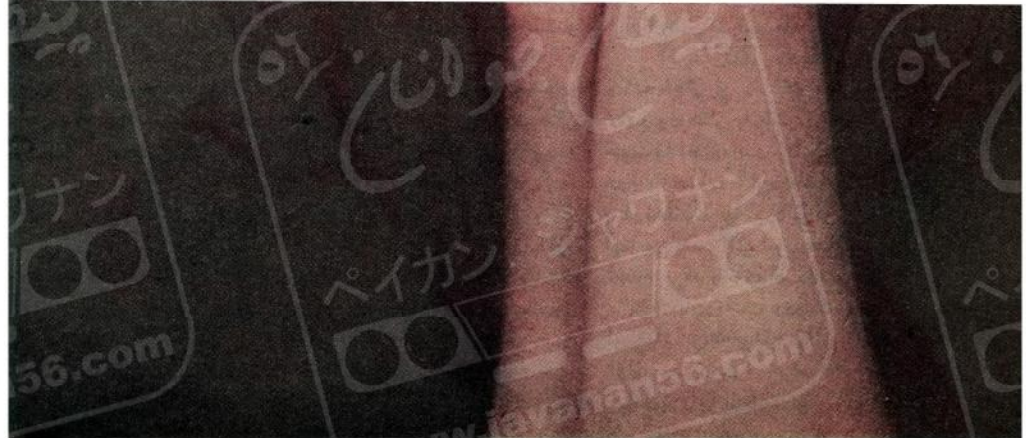


ولی کم کم چنان عادت کرد که از این کاربردش هم نمی‌آید. آلن دلون هم کت بلند سفید دگمه طلائی و دستکش‌های سفید دارد و در نقش یک اشرافی‌اتریشی خوب‌جا افتاده است. نقش شخصیت دوم یا وجدان آلن دلون را یک ستاره هلندی با اسم کاتیا کریستینا ایفا می‌کند. کاتیا نوزده ساله است اندام و قد و موی او درست مثل بریزیت باردو است و در یک صحنه این فیلم برهنه می‌شود، وقتی اندام او از پشت دیده می‌شود، همه فکر می‌کنند بریزیت است.

یکی وجدان دیگری است. «ویلیام بده» در بازی قلب کرده است و باین علت بیروزی او ارزشی ندارد او مثل یک دغل باز رانده می‌شود. اما در فکر انتقام از شخصیت دیگر خویش است که او را رسوا کرده، با استفاده از یک فرصت او را با کاردازا درمی‌آورد و خود نیز از آن فراز یک درج ناقوس بپائین می‌پرد... ب. ب. که فقط سیگار میکشد برای بازی در این فیلم مجبور شده سیگار برگ بکشد. و البته تمرین کافی هم کرده است. گرچه در ابتدا بشدت ناراحت میشد

حقی دارم ببازی ادامه دهم، اگر بدم قرضه‌ایم را ادا کرده‌ام و اگر باختم باو تعلق دارم. من مجبور به قبول این معامله شرم آور می‌شوم و البته دوباره می‌بازم و مرد محل و زمان ادای تعهد را تعیین می‌کند؛ همیجا، همین حال و جلوی همه حاضرین... خوشبختانه در آخرین لحظه من بدست شخصیت دوم ویلیام ویلسون نجات پیدا می‌کنم. پایان این فیلم را آلن دلون اینطور تعریف می‌کند: «من دارای دو شخصیت هستم «ویلیام خوب» و «ویلیام بده» که

اتفاق می‌افتد. اسم من «جو زپینا» است و معتاد سالنهای قمار هستم یکشب که برد کلانی کرده‌ام، یکی از اشراف‌زادگان آن محل با اسم ویلیام ویلسون (آلن دلون) که مردی زیبا ولی خشن و مستبد است نگاه خود را بمن میدوزد و از این خشمگین است که تا بحال باو توجه نکرده‌ام. پیشنهاد بازی می‌دهد من همچنان به بردن ادامه میدهم اما یکبار ه شانس بر می‌گردد و تا آخرین شاه خود را می‌بازم و حتی بیشتر. چطور باید قرضه را ادا کنم؟ بمن پیشنهادها میکنند که یکمدت دیگر



زیبا برای تئاتر، زشت برای سینما!

● قرار بود ملاقات مادر مرحل فیلمبرداری «کمر بند عفت» انجام شود. اما «مونیکا ویتی» اطلاع داد که در محل سکونتش که آپارتمانی از یک قصر تاریخی و قدیمی بود بسرغش برویم. مونیکا ناراحت و عصبی بود باین علت که اصولاً از روزنامه نویسی ها وحشت دارد. اما من با او اطمینان دادم که فقط و فقط واقیعت را خواهم نوشت.

● واقیعت یک چیز تجملی است که دوستش دارم گرچه مثل هر چیز تجملی دیگری برایم گردن تمام شود.

● جلو یک بخاری دیواری نشستیم. اینجا آپارتمانی است که شارل هشتم پادشاه فرانسه هنگام حمله بایتالیا اقامتگاه خود قرار داده بود. همه چیز اتاق عتیقه و گرانها بود. مونیکا شلواری سبز و کتی نظامی از همان رنگ بتن داشت. صحبت را از اسم فیلم تازه و نقشا و اعتقادش به مفهوم فیلم شروع میکنم.

● در «کمر بند عفت» من نقش زنی را دارم با اسم «بوکادورو» که شوهرش او را مجبور به بستن کمر بند عفت کرده است، حتی فرض این فکر هم مرا منزجر میکند.

● پس شمارو حیه قهرمان فیلمتان ندارید؟

● منظورتان اینست که آیا من طرفدار زنهایی که به سیاست میبزدازند و از برابری جنسها و رقابت زن و مرد حرف میزنند هستم؟ ابداً. من مردها دوست دارم و تحسین میکنم.

● میدانید که شما در دنیای سینما محبوبیت زیادی ندارید؟

● میدانم که من پرمدها و در روابط انسانی بسیار حساس هستم. میتوانستم آدمی دوست داشتنی باشم اما اینکار با روحیه من سازگار نیست چون در آن صورت مجبور بودم از یک قاعده کلی که مورد تنفرم است پیروی کنم و آن هرگز حقیقت نگفتن و خود را با هر شرایطی منطبق کردن است.

● از طرف دیگر من هیچوقت نخواستم تمام تسلیم کسی بشوم که جوابهایی برای روزنامه نویسیها برایم تهیه کند، این کاری است که همه در عالم سینما انجام میدهند.

● غیر عادلانه نیست که میگوئید همه؟

● فکر نمیکنم، اما هرچوری که میخواهید فکر کنید، من بشخصه اطمینان دارم که هیچوقت نه سرویس مطبوعاتی داشتهام و نه خواستهام داشته باشم. هرگز یککاشی برای اینکه عکسم را چاپ کنند یا مقاله ای درباره ام بنویسند خرج نکردهام. نه بایک عکس آشنا هستم و نه بایک روزنامه نویس؛ و میدانم تنها کسی هستم که چنین وضعی دارد.

● عکاسها بیشتر از روزنامه نویسیها شمارا یک بیایای آسمانی میدانند، یکی از آنها برای من تعریف میکرد که از یک سری چهل-تائی عکس، شما فقط سه تا را قبول کرده اید. اگر مریلین مونرو که وحشت عکاسها نام داشت بود، باز کمتر از شما سخت میگرفت و تازه او مریلین بود.

● درست است. او مریلین بود یعنی زنی زیبا. اما من چه هستم؟ آیا خوب نگاه کرده اید؟ من زشتم، اگر با عکاسها سخت گیر و جدی هستم بخاطر اینست که چنانچه عکسهایم عیوب مرا نپوشانند، تهیه کنندندها نام را میبرند. این واقیعتی است که باید روی آن حساب کنم، میدانید چرا اینهمه سال هنرپیشه تئاتر بودم؟ شاید چون بارو حیه ام سازگاری داشت اما یقیناً برای آنکه زیبایی لازمه سینما را نداشتم. از طرف دیگر خودم هم نمیخواهم خیلی خوشگل تر از آنچه متولد شدهام باشم. اگر غیر از این بود لاف اقل بینی ام را عمل میکردم.

● درست است که وقتی کارگردان فیلمتان آنتونیونی نباشد شما سعی میکنید خود را خوش برخوردتر و آسان گیرتر نشان دهید؟

● به حقیقت مسلمی است، یک زن برای آنکه در سینما کار کند باید قبل از هرچیز خوشگل باشد. اگر بعلاوه باهوش هم باشد چه بهتر. با آنتونیونی من بخود اطمینان دارم اما بادیگری مجبور بتظاهر میشوم. و این وضع در ایتالیا بخصوص بیشتر وجود دارد.

● آیا از عقده خاصی رنج نمیبینید؟

● من فقط در صورتی میتوانم کارم را انجام دهم که احساس کنم تحت حمایتی واقع شدهام، مرا فهمیده اند و از من دفاع میکنند، این هم در جنبه انسانی و هم در جنبه هنری است. من چه بعنوان زن و چه بعنوان هنرپیشه این ضعف را دارم که نمیتوانم برای خودم کافی باشم. بتنهایی هیچ کاری نمی توانم انجام دهم حتی از عهده غذا خوردن بر نمیآیم. گاهی اوقات بفکر خودکشی میافتم.

● آیا تمایلتان به آنتونیونی همزاده همین ضعف است؟

● از نظر هنری این امر می توانست درست باشد ولی از جنبه احساسی نه. برای هنر پیشه ای مثل من شانس بزرگی است که با هنرمندی مثل او آشنا شده باشم. او مردی است که زنها را میشناسد و بحر فشان گوش میدهد. بیهوده نیست که فیلمهایش درباره زنان است من بدون او هنرپیشه تئاتری متوسطی میماندم که بینی زشتی از نظر سینما دارد. اگر آنتونیونی پشت سر من نباشد، نمیتوانم جلو دور بین بازی خودم را بکنم.

● دیگر برای شما چه خصوصیتی دارد؟

● دیگر چه؟ همه چیز. او تنها ماجرای عشقی منست من بغیر از او هیچ تجربه عشقی ندارم و شاید بهمین علت در نظر زنان امروز، زنی دمده هستم و بدور از زمان و عصر خود قرار دارم.

● پس برای چه با او ازدواج نمیکنید؟

● بالاخره با هم ازدواج خواهیم کرد حتی اگر از نظر عشقمان مسأله ای اساسی نباشد.

● دین یازود؟

● زود. بخصوص برای آنکه من نیاز و تمایل بداشتن یک بچه را احساس میکنم.

● چه استنباطی از مادر شدن دارید؟

● ایده خودخواهانه ای ندارم و معتقد نیستم که بچه یک بازیچه برای زن بالغ است. در مادر شدن آنچه مرا بخود جلب میکند توانائی تجدید وجود خویش از خلال یک موجود دیگر است.

● چه عیبی دارید؟

آقای مجید (زابل):

اولین فیلم سوفیا لورن «برده‌های سفید» و اولین فیلم جان وین «سلام» نام داشت. عکس قهرمان زیبایی اندام را در مجلات ورزشی ملاحظه خواهید فرمود.

آقای احمد ابری:

آدرس کانون فیلم تهران اول خیابان شمیران - اول خیابان خوقی و آدرس انستیتو ایران وایتالیای تهران پانین تر از چهارراه یوسف آباد کوجه هاتفاست. شرایط عضویت در این دو محل را از خود کانون و انستیتو می‌توانید سؤال بفرمایید. عضویت در کانون شرط خاصی بجز پرداخت حق عضویت ندارد ولی عضویت در انستیتو ایران وایتالیا را نمیدانیم.

آقای برترین صمیمی:

۱- علت آن اختلاف در مورد اسم کارگردان فیلم «جهنم‌سبز» در یک کلمه: «اشتباه» است

۲- ما یک فیلم بنام «گروگان» سراغ داریم و همان است که شما هم می‌شناسید. ضمناً شاکسی کاغذ یک کسی بزرتگری راه انداخته اند نظرمی گرفتید که که کنارش بان شکل نامنظم پاره نشده باشد.

آقای غلامرضا فوقانی

شمیرانی

برادر، ذهن عزیز ترا در این ایام امتحانات با فکر کردن بان بساط خسته نکن، بگذارد هر کار که میخواهند بکنند من و شما بان برنامه نخواهیم رفت به ما چه که چه برنامه‌ای راه انداخته اند صاحب آن مؤسسه هم پول می‌گیرد و دستگاش را در اختیار کارگردانان آن برنامه قرار میدهد گرداننده برنامه هم برای پول درآوردن هرچه مردم میخواهند بانها میدهد. این وسطما کاری که می‌توانیم بکنیم این است که خودمان را کنار بکشیم. دوستان همگی به شما سلام و میرساندو برای ایتان آرزوی موفقیت دارم.

ابرج اعمالی (قسا)

می‌نویسند: «تمام مطالب تصاویر مجله شما در نوع خود عالی و بینظیرند بجز همین چند

صفحه موزیک که کاملاً تودوق میزند و مطمئن باشید جز عده‌ای بسیار معدود و خیلی کم همگی خوانندگان از اینکه هر هفته مجبورند مثنی از قیافه‌های مسخره و عجیب دره جله خود-شان ببینند در عذابند.»

آقای علیرضا تانباک:

اشخاصی که نامشان را خواسته‌اید:

گروگان (کارگردان):

فرزینمن - فیلمبردار: زان بدال - هنرپیشه‌ها: گریگوری پک - آنتونی کویین - ریمنون بلگرن. ماکس آبی (کارگردان): جان گیلرمن - فیلمبردار: داسلاس اسلوکومب - هنرپیشه‌ها: اورولا آندرسن جرج پیارد - جیمز میسون قطار فن رایسان

(کارگردان: مارکر ایسون - فیلمبردار: ویلیام دانیلز - هنرپیشه‌ها: فرانک سیناترا - ترپورها وارد - رافائل کارا - سرجوف آنتونی - جان لیون) عملیات کراسبو

(کارگردان: مایکل آندرسون - فیلمبردار: اروین هیلیر - هنرپیشه‌ها: سوفیا لورن - جرج پیارد - ترپورها وارد.)

آقایان جمال حقی -

محمد طباطبائی،

کارگردان فیلم «مادام ایکس» دو بویک لاول ریچ، فیلمبردارش «راسل متی» و آهنگسازش «فرانک اسکینر» بود. هنرپیشه‌های فیلم: لانا ترنر، جان فورسایت، کایردالیا (پرووکیل مادام ایکس) ریکاردو مونتالبان، کنستانس بنت و برجس مردیت بودند. رل پیگی پرمادام ایکس را «تدی کویین» بازی می‌کرد.

آقای مسعود جیردهی

(رشت):

اگر می‌گفتید آثار فیلم شده «لئوتولتوی» را ذکر کنیم، جنسک و صلح، آناکارینا، رستاخیز را اسم می‌بردیم (باقید احتیاط که چندتایی دیگر هم فیلم شده است و ما خبر نداریم) اما به کتابهای توستوی جز اینها می‌توانیم سر میسوس پیر و هنر چیست را اضافه کنیم.

آقای علی اکبر حسن زاده

اهواز:

۱- برای هیلی میلز بآدرس صنف هنرپیشه‌ها نامه بنویسید. لیست فیلم‌های او در فرهنگ شخصیت‌ها آمده است. ۲- ستاره‌ها: شرق بهشت (جولی هریس) - آیا کسی معشوقه مرا دیده است (پایرلوری) - سیندر فلا (آنا ماریا آلبرتی).

آقای امیر تیمور عامری:

۱- آهنگسازها: شب زئرالها (موریس زار) - ادی چایمن (جرج ماروارنتر) شعیب جنازه در برلین (کنراد الفرس) - خارطوم (فرانک کوردل). ۲- ملاحظه می‌کنید که به احوالات آهنگسازان فیلم نیز ضمن بخش موزیک مجله رسیدگی می‌شود.

آقای اسفندیار نفیسی:

... لطف کرده و دو اشتباه ما را تصحیح کرده‌اند که باین وسیله از ایشان تشکر می‌کنیم:

کارگردان آسمان آشفته جوزف یونی - کارگردان اسلحه تقرین شده: ویسنت شرم. ... در مورد کارگردان این دومی باید عرض کنیم که گویا لرابرت پریش آنرا شروع کرده است چون ما آن را جزو فیلم‌های او خوانده‌ایم.

آقای جهانگیر بدری:

کارگردانها: دیدار (برناردو بیکینی) - ناگهان تابستان گذشته (جوزف منکیه ویتس) - قفس عشق (رنه کلمان) - پاندول مرشد (راجر کورمن) - وقتی که لک لکها پرواز می‌کنند (میخائیل کالانازف) - کله الماس (سای گرین) - لطافت صبح (آلکس سیگال) - غروبها (فرزینمن) - بوژست (داسلاس هیز).

آقای آهنگساز هفتمین

سپیده دم «ریتنس اورتولانی»

بود. نویسندگان مجله از محبت‌های شما کمال تشکر را دارند. آقای رضاعمدی: فعلاً نظری برای بر- گذاری کنسرت در میان نیست.

آقای حسن کشتیرانی:

فیلم‌های آنیما اکبرسی را قبلاً در مجله نوشته‌ایم و ذکر مجدد آنها مورد ندارد. وی در دو فیلم «زرالخان» و «پلیس بین المللی» با ویکتوریا تیوره همبازی بود.

آقای پدram توحیدی

(خرم آباد): با تشکر از لطف آن خواننده عزیز قدیمی، خواهیم گوشتد که نظر شما را در آن مورد اجرا کنیم مشروط باینکه شما با هم در این خلال بنام با آوری کنید.

خانم مینو کمال:

متشکریم که باین مجله محبت دارید، متأسفانه چاپ مطلب موزیک بصورت مجله جداگانه میسر نیست، هم‌چنین بصورت یک ضمیمه جداگانه. خیال می‌کنیم اگر مطالب موزیک را بگذارید در مجله بنامد و آنرا جدا نکنید هم مطلب محفوظ‌تر خواهد ماند و هم مجله خراب نمی‌شود.

آقای محمد رضا کدیور

(رشت):

سه حرف A.S.C. که شما جلوی اسم فیلمبرداران فیلم‌های آمریکائی می‌بینید درجه نیست بلکه سه حرف اول این عبارت است:

American Society of Cinematographers که یعنی: «انجمن فیلم برداران آمریکائی» و آوردن این سه حرف یعنی اینکه آقای فیلمبردار وابسته به انجمن فیلمبرداران آمریکاست.

۲- سؤال شما بصورت «مرد چاقی که در این فیلم‌ها (در باراندا - برنده بساز آلتکاترا) رلی داشت» متأسفانه روشن نیست.

آقای یحیی جاودان:

۱- داستانهای دون کیشوت و لبه تیغ را می‌دانیم که فیلم شده است، ولی از فیلم شدن آوای وحش خبر نداریم. ۲- کتاب چمن زارهای بهشت با شرق بهشت فسرق دارد.

۳- بین «مونوره» های فیلم‌هایی که برسیده‌اند فقط مونوره سرگیجه را یادمان می‌آید که «جرج توماسینی» است.

آقای ابراهیم لامعی:

۱- کارگردانها: سرباز در باران (راف نلسون) - حمله (رابرت آلد ریچ) - من و سلطان (والتر لانتک) ۲- هنرپیشه‌ها: مردی بنام پیترا (جین پیترا - ریچارد ناد) در ساحل (گریگوری پک - اوگساردرن).

۳- آهنگسازها: شین (ویکتوریا ننگ) - خاطرات آن فرانک (آلفرد نیومن) - «غول» و «ناخوشوده» (دمیتری تیماکین) - لردجیم (برائیسلا کی بر) - سرباز های یک چشم (هوگو فرید هافر).

آقای پرویز - ن:

۱- رادیتلور در شهر سیدنی (استرالیا) بدنیآ آمده است. فیلم‌های عده‌اش هتل بین المللی - کسیدی جوان - ماشین زمان - برندگان - یکتنبه در نیویورک - سی و شش ساعت - ما مور تصفیه - هتل و دوچاک است.

۲- موزیک فیلم «در ساحل» اسکار نگرفته است.

خانم‌ها: لیدا سعیدی.

ثر یا خادمی، شیدا شاه علی (شاهروید):

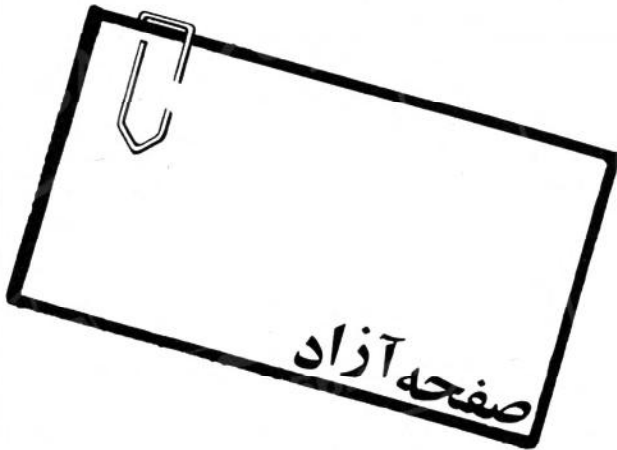
۱- الیزابت تیلور بخاطر بازی «در مانتا کلب نیویورک» و «چه کسی از او برچینیا ولف می‌ترسد» اسکار گرفته است.

۲- آنتونی پرکینزی و بنچ سالم دارد.

۳- آهنگسازان فیلم‌هایی که اسم برده‌اند اینها هستند: فدر (میکس تلو دوراکیس) - تاراس بولسا (فرانس واکمن) - سلاطین آفتاب (المر برنتساین).

آقای علی جانی:

درباره طرز تهیه فیلم‌های کارتون حدود دو سال پیش مطلبی در دو شماره در مجله چاپ شد، در آینده نیز سعی خواهیم کرد باز در این باره مباحثی داشته باشیم.



بر خورد عقاید و آراء در باره فردین

درك..

● بعقیده من فردین یکی از بهترین چهره‌هایی است که ایران بخود دیده اگر رلهائی که باو میدهند بعضی مواقع نامناسب است نباید اورا سرزنش کرد چون وقت، اورا بروی پرده سینما میبینم حس میکنم سالهاست که باو آشنا هستم من بهنرش احترام میکنم چون هنرش برای من قابل درک است. و میتواند در این محیطی که من زندگی میکنم از فیلم هایش راضی گردم .

هوشنگ ملازاده

پدرانه..

● بنظر من فردین هنرپیشه خوبی نیست. ولی اگر در فیلم‌ها کمتر بر قصد و آواز بخواند (البته با صدای ایرج) و کمتر رلهائی از قبیل کارگر و شاگرد مکانیک و سرکارگرا بازی کند خیلی بهتر میشود امیدوارم که آقای فردین نصیحت پدرانه مرا بشنود تا به شهرت و محبوبیتش لطمه وارد نشود.

شهنش ارجمند

عاشق..

● بنظر من آقای محمدعلی فردین بهترین هنرمند ایران است در هر فیلمی که بازی می‌کند کاراکترها را خوب درک میکند و در محوله‌ها به بهترین وجهی ایفا میکند من جدی عاشق خودش و هنرش میباشم ، که نمیشود حدی بر آن متصور شد. در هر فیلمی که بازی میکند باخوشحالی خیلی خیلی زیاد بدیدن آن فیلم میروم و احساس غرور و شادی میکنم. فردین علاوه بر بازی هنرمندانه‌ای دارای تیپ خوبی هم میباشد او دارای هیكل و اندام متناسب و صورت جذاب و زیبا است که کمتر کسی در این سن و سال دارای چنین قیافه‌ای است.

فد ملیحانی

مانکن ...

● قریب چند هفته است که این بحث وجدل ادامه دارد و موافق و مخالف چون خروس جنگی بیکدیگر میتازند بخاطر چه کسی؟ «فردین». مخالف میگوید فردین بی‌هنر است و حق هم دارد . موافق می‌گوید فردین خوش‌هیكل و زیباست. قلماً این موافق ارجمند قبول خواهد کرد این حقیقت را که: «سینمای هنری خواستار مانکن نیست».

تصور نمیکنم این بحث بیهوده پایانی داشته باشد !! «فردین» و همکارانش جز آنکه به ابتدال سینمای فارسی کمک شایان کنند، چه از دستشان برمی‌آید؟ تنها هنری که دارند، سوءاستفاده از سادگی مشتی عامی و سرکیسه کردن جماعتی خواب‌آلود است.

فردین چه هنری دارد؟ اگر آواز ایرج و صدای جلیلودن

را کنار بگذاریم، تنها باقی میماند گوش جنبانیدن و دم‌چرخاندن این جناب با همان داستان و محتویات همیشگی و مضمون- قبلی که تنها عنوانی دگر بر آن نهاده‌اند.

بهر حال روی سخن تنها با فردین نیست. بی‌هنران زیننه و مادینه و وطنی امثال او در این مرز و بوم فراوانند.

سیروس دیانتي

هنرمند ..

● فردین هنرپیشه فوق‌العاده خوب و خوش‌تیپ و قیافه‌ایست. او هنرمند است هنرمندی شایسته. شانس در چنین مواقعی دروغ است او خودش خوبست او حتی از بعضی هنرپیشگان خارجی هم بهتر بازی میکند. خوبی و خوش‌تیپی و هنرش است که شهرت زیادی نصیبش کرده .

فردین فاقد خودخواهی و غرور و تکبر صفت و اخلاق بد دیگری است .

رؤیا - م

مستعجل ..

● عقیده ما را درباره « فردین » خواسته‌اید : «فردین» زمانی خوش درخشید ولی بعملی دولت مستعجل بود، در نتیجه رفتارندمی که یکی از مجلات بعمل آورد فردین را بعنوان بهترین هنرپیشه سال به مردم شناساند ، این انتخاب چنان آقای فردین را از باده غرور و خودخواهی سرمست و از خود بیخبر ساخت که دیگر جز خودش کسی را بحساب نمی‌آورد و چنین تصور میکرد که تنها او بیکه‌تاز میدان هنر و سینما است ..

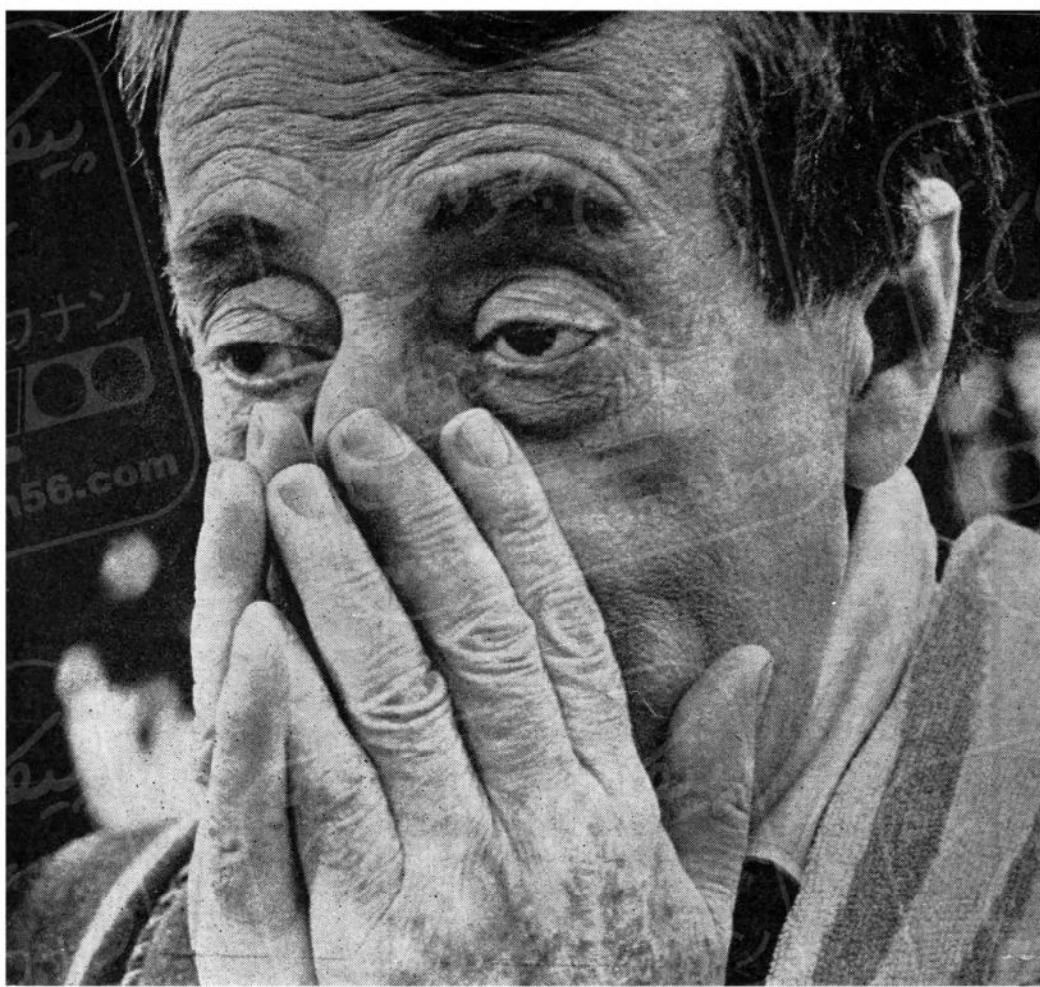
زهی خیال باطل ! در صورتیکه اگر این آراء واقعا از طرف مردم و از جانب دوستداران هنر بدست می‌آمد ، این ناصر ملک‌مطیعی هنرمند محبوب و ارزنده بود که حق خود را میگرفت و مقام اول را احراز میکرد .

سپهلا - س

ترازو ..

● گذشته از تبلیغات پوچ و بی‌اساس «مانند انعقاد قرارداد با فردین از طرف دیویدلین، بازی با آنیتا اکبرگ و غیره» .. باید عرض کنم که موفقیت فردین صدر صد بستگی به صدای ایرج و دو بولور او جلیلودن دارد، باین ترتیب که اگر موفقیت فعلی دریک کفه ترازو و صداهای دو بولور او را در کفه دیگر ترازو قرار دهیم کفه‌ها باهم برابر است و هر گاه صدای یکی از دو بولورها (مثلا صدای ایرج) برداریم همانطور که کفه دیگر ترازو پائین می‌آید موفقیت فردین و شهرت فعلی او نیز صدر صد پائین خواهد آمد .

کرمان : محمد آقاجانی



خدا حافظ ، توتو

● توتو با تفاق همسرش

■ اگر انگلیسی بود حتماً مانند لارنس آلیویو و آلک گینس به او لقب « سر » میدادند. زیرا واقعاً استحقاق يك چنین لقبی را داشت ولی از آنجائیکه ایتالیایی بود اجباراً برای حفظ عنوان اصلی سالها مبارزه میکرد ولی با وجود این مردم ایتالیا هرگز نتوانستند بخودشان بقبولانند که «توتو» ، در واقع نامش «دون آنتونیو فوکس فلاویو آنجلو دوکاس- دکورتیس» است و در يك خانه آن بسیار قدیمی اشرافی متولد شده است .

در واقع خود توتو هم هرگز اصراری نداشت که مردم او را يك اشرافزاده بدانند و هرگز نقش پرنس یا کنت را در زندگی روزمره اش بازی نمیکرد. او میخواست قبل از هر چیز يك « آقای » واقعی باشد، موجودی که انسانیت



به او افتخار کند .

راجع به او نوشته اند :
 « بزرگترین بدشانسی توتو این بوده است که هنرش بعد از سینمای صامت متولد شد و همین مسئله مانع شده است که او يك چارلی چاپلین دوم بشود . اتفاقاً خودش همیشه این حرف را مکرر میگفت : « با این چهره ای که من صاحب آن هستم قادرم هر چیزی را که فکرش را بکنید ، بیان کنم ، ولی حیف که کلمات بمن لطمه شدیدی میزنند . این حرف توتو حقیقت ندارد . بزرگترین دشمن توتو موفقیتی بود که نصیبش شده بود . او کارش را از صفر » شروع کرده بود یعنی با خواندن « پیش پرده » دراماکن عمومی زمان جنگ اول که « Café chantant » نام داشت . بعد وارد گروههای « اپرت » شد و بمقام رئیس کمیک که کارش تهیه واریته بود رسید ، اولین واریتهای که در این مقام تهیه کرد نامش « مسالینا » بود که او را به آستانه شهرت سوق داد .

ولی شهرتی که بخاطر واریته « مسالینا » نصیبش شده بود يك شهرت دست دوم بود . در چند فیلم بازی کرد که مورد استقبال مردم قرار گرفت ولی این استقبال مردم برای يك بازیگر که يك در ایتالیا نازکی نداشت و فیلمهای بازیگر کمیک دیگری بنام « ماکاریو » بهسان اندازه و بلکه بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود .

موفقیت بزرگ و ناگهانی توتو بمدار جنگ شروع شد ، یعنی در زمانی که مردم احتیاج داشتند



شادباشند و غم و اندوه را فراموش کنند. فیلمهای توتو در آن زمان برای مردم يك نوع آرامش خاطر، يك نوع قرص فراموشی و بالاخره بقول آمریکاییها يك «Relax» بود، موفقیت فیلمهای توتو در آن زمان باعث شده بود که تهیه کنندگان و کارگردانان تمام افکارشان را صرف بوجود آوردن فیلمی با شرکت توتو بکنند و برای اینکه بمردم اطمینان بدهند که توتو در فیلم شرکت می کند، نام او را به پرسوناژ اول فیلم میدادند و حتی در عنوان فیلم هم از نام توتو استفاده می کردند.

مثلاً، توتو در جستجوی خانه - توتو در جستجوی همسر - توتو امپراتور کاپری - توتوی شیخ - توتو تارزان - توتو و سلطان رم - توتو و زنهای توتو رنکی (اولین فیلم رنکی توتو). در آن زمان همه مردم ایتالیا با دیدن این فیلمها خندیدند. اینها همه فیلمهای درجه دوم توتو بودند که البته بعد در فیلمهای بهتری هم بازی کرد که از فیلم «Yvonne la Nuit» آغاز میشود و اینطور ادامه می یابد، ناپل میلیونر - نگهبانان و دزدان - انسان، حیوان و فضیلت و در این فیلم آخری بود که با همسرش «فرانکا دلینی» آشنا شد. هر بار که توتو در فیلمی بازی میکرد، تهیه کنندگان و کارگردان بیشتر متوجه هنر بازیگری او میشدند ولی با وجود این او را در فیلمهایی مانند، توتو و کارولینا - توتو در مسابقات تلویزیونی - توتو در کره

ماه و توتوی عربستان شرکت می دادند. خود توتو میخواست بهر نحوی شده در فیلمهایی مانند طلای ناپل - داستانهای رومی - دزدان ناشناس مهر گیاه بازی کند ولی تلاش او بیهوده بود.

برای بازی در فیلم «پرندگان بدو پرندگان کوچک» در فستیوال کان بهترین بازیگر سال شناخته شد و جایزه ای با او اهدا کردند. این جایزه با وجود اینکه جایزه نسبتاً مهمی است ولی توتو زیاد هم از آن راضی نبود، زیرا بازیهای بهتری از خودش در فیلمها سراغ داشت. روزی در مورد حرفه بازیگری سینما اینطور گفت:

« حرفه ما مانند حرفه پیشخدمت های رستوران است. همیشه مردم در حال دستور دادن بما هستند و ما هم مانند همان پیشخدمت ها با حالت احترام آمیزی مقابل آنها ایستاده ایم و از مردم می پرسیم: «دیگر چه فرمایشی دارید؟». او بکارش علاقه فراوانی داشت، دائماً درباره آن مطالعه میکرد هر بار که میخواست در فیلمی بازی کند، اقلاده بار سناریو فیلم را با دقت مطالعه میکرد و بعد هم هنگام فیلمبرداری فیلم دائماً با کارگردان در حال بحث و جنگ و جدال بود تا بلکه بتواند آنطور که بنظرش صحیح میرسد، در فیلم بازی کند. مرگ او برای سینما، ایتالیا و واقعاً فاجعه بزرگی بود، تا چند هفته پیش، اگر از یک ایتالیایی سؤال میکردید، بزرگترین اکتور که يك ایتالیایی کیست بلا درنگ در جوابتان میگفت: توتو. ولی حالا...

نتایج فستیوال «کان»

● روزیکشنبه همین هفته نتایج بیست و یکمین فستیوال سینمایی کان انتشار یافت... در فستیوال امسال فیلم‌های با ارزشی شرکت داشتند، و داوران نیز از میان نامداران این هنرانتخاب شده بودند. نکته قابل توجه شرکت بریژیت باردو بود، و این اولین باری بود که وی پس آنکه در زمان گمنامی، به‌علت بدرفتاری در بان‌کاخ گفته بود هرگز در این فستیوال شرکت نخواهد کرد، قدم بکاخ فستیوال میگذاشت. نتایج اصلی از این قرار است:

«آگران‌دیسمان» اثر «میکل آنجلو آنتونونی» بهترین فیلم، برنده جایزه نخل طلا - از انگلستان.
 «پیاگرمارک» ستاره جدید سوئدی، بهترین بازیگر زن بخاطر فیلم «الویرامادیکان»
 «اودد کوتلر» هنرپیشه جوان اسرائیلی، بهترین بازیگر مرد بخاطر فیلم «سروز ویک‌بچه»
 جایزه منتقدین به فیلم «تصادف» اثر «جوزف لوزی» و فیلم «باکولی‌های خوشبخت هم ملاقات کردم» اثر آلکساندر پتروویچ از یوگسلاوی، مشترکاً تعلق گرفت.

جایزه بهترین سناریو نیز به «الیویتی» کارگردان ایتالیایی برای فیلم «هرکس سهم خودش» و بسناریست فیلم فرانسوی «بازی کشتار» اثر «آرن ژسوا» داده شد.

جایزه بهترین کارگردان به «فرنس کوسا» مجارستانی برای کارگردانی فیلم «فقط ده هزار خورشید» داده شد.

● «جک بالانس» درلندن مشغول بازی در يك فیلم حادثه‌های رجنائی است... این فیلم «کشتن ازدها» نام دارد و نقش مقابل اورایک ستاره جدید بنام «آلینا گور» ایفا میکنند... قرار شد بجای «مارچلوماسترویان» در فیلم جدید «فلینی» موسوم به «مسافرت ماستورنا»، «اوگوتونیاسی» بازی کند. فیلم بعدی فلینی «ساتیریکون» است که هنرپیشگان آن «کلادیا کاردیناله» و «آلبرتو سوردی» هستند...

● «اینکماری برگمان» کارگردان بزرگ سوئدی، با تفاق هنرپیشه مورد علاقه‌اش «ماکس فون سیدو» و «لیواولمن» فیلمی درباره چنگ‌های داخلی اسپانیا خواهد ساخت، که از دیدگاه خاص خود او مورد بررسی قرار گرفته است... قرار است با همکاری آمریکا - سوئد - فرانسه و ایتالیا يك فیلم مجلد تاریخی موسوم به «ملکه کریستین» ساخته شود... قبلاً «گرتا گاربو» این نقش را بازی کرده بود... ● «جورج سیکال» و «نانسی کوان» در هنگ‌کنگ مشغول بازی در فیلم «پنجمین گوشه» هستند... ● «لوران تریزیف» که چندی پیش در فیلم «میوه‌های تلخ» اثر «ژاکلین اودری» نقش يك مأمور خطاکار را بازی میکرد، دوباره در فیلم جدید «پسی‌یرگرمیلا» بنام «آسوده بخواب»، کاترین، چنین نقشی را بازی خواهد کرد.

از اینها که می‌شناسید

بررسی ..

● اخیراً تلویزیون ثابت (کانال ۳) برنامه بررسی مطبوعات را پس از اخبار هر شب پخش مینماید ..

این برنامه - مورد توجه فراوان قرار گرفته، اجراکننده آن خانم پایگان، و تنظیم‌کننده‌اش روح‌الله مبشر است. ماهنامه

● شماره هفتم ماهنامه ستاره سینما (سینمای نو) بزودی منتشر میشود... در این شماره سعی شده بنوع مطالب افزوده گردد و حاوی مصاحبه‌ها و بحث‌هایی درباره کارگردانان و نقد فیلم‌های روی پرده است ..

بعلاوه چون بزودی آخرین فیلم آنتونیونی «موسوم به «آگران‌دیسمان» (هوس در صبح تابستان) که برنده جایزه اول فستیوال کان شد، در تهران بروی پرده خواهد آمد، در طی چند مقاله مفصل و جالب، سعی شده نکات اصلی این فیلم روشن گردد، که

بدینوسیله علاقه‌مندان را بخوانند آن دعوت میکنیم.

ویلا

● صابر آتشین ابوی گوگوش خانم به‌راوی گفت که مشغول بنای ویلائی برای دخترش در حوالی سواحل شمال است و قصد دارد طبق آخرین متد ساختمانی ویلاهای مدرن، ویلائی بسازد که زبانزد خاص و عام شود ...

مقابل

● برای ایفای نقش مقابل فروزان در فیلمی که به‌خرج حسامیان قرار است در بیروت و ایتالیا تهیه گردد، کامی‌کسروی برگزیده شد و در این هفته وی بصوب آن‌نواحی حرکت کرد. این دو، قبلاً با هم در فیلم «شمسی پهلوان» هم‌بازی شده بودند.

عروسک

● رضا کریمی که در وزارت فرهنگ و هنر مشغول تهیه فیلم‌های عروسکی است و يك فیلم کوتاه مینیاتوری هم در دست تهیه دارد،

سینما در شهرستان

این صفحه اختصاص به شهر یا شهرستان‌های بخصوصی ندارد، منظور ما آن نیست که فقط پیرامون شهرستان‌های پرسینما گفتگو شود. خوانندگان عزیزى که ساکنان شهرستان‌های کوچک و دارای یکی دو سینما هستند نیز کلامشان در اینجا جایی خواهد داشت، حتی ساکنان شهرستان‌های بدون سینما نیز اگر در این مورد حرفی و پیشنهادی دارند با کمال میل چاپ خواهیم کرد... محض اطلاع عرض شد.



این هفته يك مژده، يك نامه خشنودکننده داشتیم، و این نامه دوستان آقای عباس گودرزی از کرمانشاه بود... ایشان می‌نویسند:

«... این هفته خبر مسرت بخشی دارم و آن اینکه بحمدالله و با کمک شما و انتقاد بی‌غرض حقیر، وضع آن سینمای کذائی کرمانشاه عوض شد و بصورت يك سینمای لوکس و قابل استفاده برای خانواده‌ها درآمد. سایر سینماها نیز در وضع خودشان تجدید نظر کرده‌اند و خلاصه این که سینمایی را از يك وضع نامناسب خارج ساخته و احیا نمودید. بدینوسیله از شما سپاسگزارم که در راهی چنین مهم و سودمند قدم برداشته‌اید»

از موفقیت قهرمان عروسکی خود «آقای شاک» (که خود نیز بجایش صحبت میکند) بسیار راضی و سرحال بنظر میرسد و به رازی گفت خیال دارد از برکت وجود این عروسک حسابی پولدار شود!

اقتباس

● زرنندی مدتهاست که تصمیم به تهیه فیلمی برای مواندن روزها دارد، و این تصمیم همین روزها عملی میشود. وی قرار شده بر اساس سوزنه‌ای اقتباس از فیلم «مادام ایکس» فیلمی بسازد و گویا همه مقدمات امر هم فراهم گردیده و طی یک دو هفته آینده جلوی دوربین قرار خواهد گرفت.

ابری

● شنبه گذشته، نخستین صحنه فیلم «سرگردانها» به کارگردانی زرین دست و با شرکت مغفوربان و آتوش جلوی دوربین رفت ولی بعلافت ابری بودن هوا، فیلمبرداری مقدور نگردید. از این هفته، تهیه این فیلم با سرعت بیشتری دنبال میشود.

ویزا

● اوایل هفته گذشته، نانسی کوواک که ویزایش نزدیک با تمام بود، برای دیداری کوتاه از

روی پرده

گرفتار (انگلیسی)

Rapture

سرگذشت يك دختر خیال باف که توسط يك خانم نویسنده در داستان «عاشق مترسک» مطرح شده است سوزنه این فیلم اثر «جان گیلبرین» قرار می‌گیرد. پاتریشیا گوتی رل دختر نوجوان ماجرا را بازی می‌کند و دین استاک ول نقش محبوب جوان او را دارد. هنرپیشه دیگر درام عشقی ملوین گلاس است.

جاننی کول (امریکائی):

Johnny Cool

فیلمی است از «ویلیام اش» در باره يك سمکستر بیرحم و خطرناک که برای اخذ انتقام بجان تبهکاران بزرگ آمریکا می‌افتد و يك يك آنها را جسورانه از بین می‌برد. رل اول فیلم راهبری سیلوا بازی می‌کند و نقشهای دیگر در دست الیزابت موننگمیری، جوئی بیسپ، سامی دیویس، جیم باکوس، تلی ساوالاس، مورت سال و براد کستر است.

دومرد و هز ارماجرا (انگلیسی):

The Spylarks

رابرت آشرا کارگردان اکثر فیلم‌های «نورمن ویزدام» فیلمی ساخته است که در آن يك زوج جدید کمیک با اسم «اریک مورسام» و «ارنی وایز»

معرفی می‌شوند. حیطه عملیات این دو کمترین يك زمینة جاسوسی - جنائی است که البته در آن بجز خنده، دختران زیبا نیز نقش دارند.

سازوآواز (هندی):

سارا بانو وجوی مکرچی در این اثر از «نوشاد» ایفا کننده رهای اول هستند، فیلم سوزهای عشقی - اخلاقی دارد و ضمناً همانطور که از نامش برمیآید در آن رقص و آوازهای فولکلوریک هندی نیز گنجانده شده است.

دریک صبح زیبای تابستان (فرانسوی):

Par un beau matin d'été

«زان» بل بلوندو «رل آشنای خویش و لگرند دوست داشتنی و ماجراجو را در این فیلم تکرار می‌کند. فیلم سوزهای پلیسی - جنائی دارد و ضمن آن قهرمان داستان را در خلال ماجراهای خطرناک با دو زن از دو تیب مختلف (جرالدین چابلین - سوفی دومیه) روبرو می‌سازد. گامبرله فرزتی و آکیم تامیروف نیز در این فیلم بازی می‌کنند.

غریبه‌ای در شهر (آمریکائی):

Killer on a horse

يك فیلم وسترن جدید است با شرکت هنری فاندو هنرپیشه قدیمی آمریکائی. نقش مقابل او را «جنیس رول» (آوارز کولی - دعوت بيك تیراندازی) و همچنین کینان و بن و آلدوری بهعهده دارند.

قبول

● بالاخره بعد از گفت و گوی بسیار، قرار شد سینمای ریولی با پارامونت و کاپری تشکیل گروهی بدهد و فیلمهای کمپانیهای یونیورسال و وارنر را به ترتیب بنمایش بگذارد.

میسازد، این روزها به عدد «چهار» علاقه مفرط پیدا کرده... علاوه بر فیلم «چهار خواهر»، همین روزها فیلمی بنام «چهار درویش» بوسیله وی جلوی دوربین خواهد رفت.

اسرائیل عازم آن کشور شد و پس از بازگشت بعید نیست در فیلم تازه فاضلی «قهرمان شهر ما» عهده دار يك نقش کوتاه شود.

چهار

● امینی که به تنهایی سالی چهار - پنج فیلم برای استودیوی برادرش

گوتی سیل لشگریان مغول ناگهان به قلعه‌ای هجوم برده باشد. یکی داد میزد دستم شکست، یکی فریاد می‌کشید خفه شدم، در این گیرودار ناگهان جنگ و جدال سختی بین دو نفر در گرفت این بزن و آن بزن، بنده ناگهان پشت گردن خود درد شدیدی احساس کردم. با عصبانیت سر بر گردنم دیدم چند نفر از کارکنان سینما با چوب و چماق به جان مردم افتاده‌اند و بهیچ کس ابقاء نمی‌کنند مردم باداد و فریاد پا بفرار گذاشتند ما هم چون ظرفیت کنتک خورمان محدود بود دوپاداشتم دوپای دیگر هم قرض کردیم و پا بفرار گذاشتیم. از آن بمعده نیز عطای این سینما را به تقاضای بخشیده‌ایم.

- بسیار بسیار کار خوبی کرده‌اید!

گویا در مورد وضع سینماهای اهواز عموم خوانندگان اهوازی مامتقق القول باشند چون آقای ایرج باقری نیز بجز سینمای «آ» که اخیراً اقدام به نشان دادن فیلم های خوب کرده است بقیه ۵ سینمای این شهر را سینماهایی میدانند که بودو نبودشان هیچ فرقی نمی‌کند چون فیلم‌هایی که نشان میدهند نه بدر دنیا تماشاچی می‌خورد و نه بدر عاقبت او..

●

بهر حال همت آن سینما قابل ستایش است و امیدواریم که با تأیید جوانان علاقمند سینما های دیگر نیز بیاین سینما تاسی کنند.

- ما نیز کمال خوشوقتی خود را از آنکه این خدمت ناقابل مثمر تر واقع شده است ابراز میداریم و امیدواریم که در موارد دیگر نیز این گفتار به نتیجه‌های مشابه منجر گردد.

آقای غلامرضا کیانی

مراتب رضایت خود را از سینمای «زه» شهر خودشان زاهدان با اینصورت ابراز داشته‌اند: «این سینما خواسته‌های اکثر جوانان شهر ما را برآورده می‌کند یعنی اکثراً فیلم‌های خوب نشان میدهد، مثلاً ما در این سینما موفق دیدن آثاری چون دربار انداز، مری پاپینز، لرد جیم و زمانی که زرد بودم شده‌ایم... جلوه این فیلم‌ها در صورتی بیشتر خواهد شد که صاحبان سینما تغییراتی در وضع ساختمان آن بدهند و رفاه و آسودگی مردم را بیشتر در نظر بگیرند»

★

آقای هرمز مستوفی پور

از ما خواسته‌اند که شرح زیر را درباره گوشه‌ای از وضع یکی از سینماهای اهواز چاپ کنیم شاید باعث عبرت همگان شود!

«درهوائی خوش و مطبوع با سه نفر از دوستان بسوی سینمای نزدیک به رودخانه کارون رفتم. همچو که به سینما رسیدیم دیدیم خدا روز بد ندهد جلوی گیشه از آدم سیاه شده و از همه طرف دست است که مثل نانوائی روز قحطی بسوی گیشه دراز است ضمناً دادر فریاد و همهمه عجیبی نیز برقرار بود طوری که آدم سرسام می‌گرفت... بالاخره خداوند به دل سینماچی‌ها برات کرد و در گیشه باز شد،

بیان داشت ، سه راه حل برای ستاره‌ای چون او ، باقی میماند .
 یا جواب بدهد - یا از جواب دادن خودداری کند - و یا اینکه خبرنگار را از خانه‌اش بیرون کند ..
 اما ویرنالیزی راه حل اول را انتخاب کرد ..



- در طول سال‌ها ، خانم ویرنالیزی ، شما موفق شدید که از خود یکی از کامل‌ترین شخصیت های سینما را بوجود آورید؛ همسر و مادر نمونه - زن آداب‌دان - و ستاره برجسته‌ای بیک اندازه برای تهیه کننده‌ها و کارگردانان . اما عده‌ای مینویسند که شما یک زن «حسابگر» هستید ، و علائق و رشته‌های شما مصنوعی است .. در این باره چه میگوئید ؟

● در این باره هر چه بگویند نادرست است .. آنهایی که این چیزها را درباره من مینویسند ، مرا نمیشناسند .

مثلا نمیدانند که من تا ۲۲ سالگی ، بصورت زنان دیگر در مجامع ظاهر نشدم ، و در این سن نیز ، شوهرم بهمراه من بود ، و از آن گذشته «حسابگر» یعنی چه ؟ اینکه هیچ چیز را به تصادف واگذار نکنم ؟

فرا گرفتن رقص و زبان انگلیسی و هنرپیشگی ؟ و یا رد دعوت شرکت در یک میهمانی یا شب نشینی ؟ این مربوط به حرفه است و نه به حساب .

- بنظر میرسد که یکی از آرزوهای شما آنست که مقامی



اولین و تنها عشق ویرنالیزی شوهر اوست

که در فیلم‌ها می‌بینیم .
 بمن خاطر نشان میکنند که از طرح سؤال‌هایم واهمه‌ای نداشته باشم ، زیرا او همین اواخر از محاکمه‌ای که بخاطر فیلم «عروسک‌ها» برپا شده بود ، فارغ شده است ..

در مقابل، من نیز باو یادآور میشوم که در مقابل یک خبرنگار ، وقتی سوالات و منظور خود را

● بملاقات «ویرنالیزی» در ویلای ساحلیش میروم و با خود تعدادی سؤال و مقداری کنجکاوی بهمراه دارم .

وقتی با استقبال من می‌آید یک پیراهن چکری رنگ بتن دارد ، و جوراب‌های «مری کانت» بپا کرده است ، موهای طلائی ، چشمان سبز ، پوست سفید زیبایش ، دهان و چهره ، تمام همان‌هایی هستند



با من بستند .
— سال گذشته، شما قرارداد
پنجساله خود را با « جورج آکسلرود »
فسخ کردید . و گفتید که این
قرارداد شما را ارضاء نمیکنند .
آیا در مقابل چیز دیگری بدست
آوردید؟

● شاید حدس زده باشید که
لغو این قرارداد بدلائل غیر
حرفهای بوده است . من در مقابل
این الغاء و قطع رابطه با هالیوود
توانستم خوشبختی زندگی در کنار
شوهر و سرم را بدست آورم .

— درباره شوهرتان ، قبلاً
شما گفته اید که او بهیچوجه حسود
و عصبانی نیست . اما روزنامهها
بر سر نزاعی که در بگ عصر تاستان
مهندس « پشی » شوهر شما، در
« ساردنی » بوجود آورد، جنجالی
براه انداختند...

● شما فکر میکنید که شوهر
یک ستاره سینما بودن، کار آسانی است
بهر حال، در این ماجرا هم، فرانکو
خیلی مردانه و متین رفتار کرده
است، و هیچگونه نکته اغراق و یا
یرتی در این ماجرا وجود ندارد .
بهر حال در نقش شوهر یک ستاره
سینما ظاهر شدن ، خسته کننده و
سخت است . و در اوائل این کار
واقعاً برای فرانکو دشوار بود .
مطلب آخر که باید اضافه
کنم، آنست که همانطور که فرانکو
اولین عشق من بود، تنها عشق من
نیز هست . و من زندگی خانوادگی
بسیار خوشبختی دارم .

چون « گریس کلی » در سینما داشته
باشید .

و وقتی آمریکائیها خواستند
شما را در مقام « مریلین مونرو »
جلو ببرند ، رد کردید ، و حتی
گفتید که دارای صفات مشترکی
با پرنسس گریس هستید ، دقیقاً
تفکر شما در این باره چیست ؟

● صبر کنید . من هرگز
نخواستام که شبیه کسی باشم . من
شخصیت خود را دارم مسئله ای که
اشاره کردید، فقط باین علت پیش
آمد ، که من بجای « مریلین-
مونرو » (فقد) در فیلم « چگونه
میتوان زن خود را بقتل رسانید؟ »
بازی کردم . اما در مورد گریس کلی،
فکر میکنم در بعضی از موارد
زنانگی، شباهت هایی بهم داشته
باشیم ، و فقط همین . تنها آرزوی
من اینست که فقط شبیه خودم
باشم .

— شما از هر جهت، خانواده-
موقعیت- موفقیت- و ثروت موفق
شده اید برای آنکه در تمام این
مراحل موفق بود، چه اسلوبی
لازم است؟

● صادقانه بگویم، این مسئله
برای آدم کران تمام میشود . و
مثلاً « مریلین » حتی زندگی خود
را هم باخت اما من، در سن سیزده
سالگی ، شروع بکار کردم ، و تا
مدت دو سال هیچ تهیه کننده ای از
وجود من خبر نداشت ، تا اینکه
پس از آن یک قرارداد هفت ساله



نایلتون چهارم!

■ ■ دوران « رودافو والتینو » برای او یکباردیگر بوجود آمده تمام زنه‌های آمریکا عاشق و شیفته او شده‌اند هر کجا که قدم میگذارد، زنها آنچنان استقبالی از او می‌کنند که بعضی مواقع لباسی بر تنش باقی نمی‌ماند. او پدیده تازه‌ایست که حتی روانشناسان و مردم‌شناسان برای کشف آن به او توجه پیدا کرده‌اند. نامش را برت-وان است. او آمریکا را دیوانه خودش کرده است. پرسیدید چرا؟

جواب دادنش خیلی آسان است؛ برای اینکه او بیکی از مشهورترین پرسوناژهای سری فیلمهای تلویزیونی یعنی «نایلتون سولو» مامور مخفی سازمان «U.N.C.L.E» جان داده است موفقیت این سری فیلمهای تلویزیونی شاید کمی بیشتر از سری فیلمهای «خفاش» باشد، بهر حال موفقیتش باندازه ای بوده است که تهیه‌کننده‌گان فیلمهای سینمایی از شهرت آقای نایلتون سولو برای ساختن چندین فیلم استفاده کرده‌اند.

ولی هیچکدام از اینها علت موفقیت رابرت وان را نمیتوانند موجه جلوه دهند. شاید شما که این مطلب نایلتون را میخوانید به پرسید «زنان آمریکائی چه چیز جالبی در این مرد یافته‌اند؟ آیا واقعاً او امرود زیباست؟ آیا واقعاً او اینقدر مسحورکننده است؟ چطور ممکن است تمام زنه‌های دنیا اینطور شیفته و عاشق او بشوند؟»

شایر شرح حال رابرت وان بتواند کمک کند و جواب تمام این سئوالات را بدهد و بالا اقل موفقیت این پدیده تازه آمریکائی را بتواند روشن کند.

رابرت وان در بیست و دوم ماه نوامبر سال ۱۹۳۲ در یکی از بیمارستانهای مخصوص آدمهای بی بضاعت متولد شد. والدین او کارشان هنرپیشگی بود. هنر - پیشگانی که خیلی کم اتفاق می افتاد کار نصیبشان شود. وقتی هم که کاری به آنها محول میشد نمی توانستند فرزندشان را بمسافرت هائی که برای انجام نمایش بشهر هامیگردند، با خود ببرند و وقتی رابرت شش ماهه شد او را به پدر بزرگش که در «مینه‌آپولیس» زندگی میکرد، سپردند.

«دروپدرش بعد از چند ماه از هم دیگرس جدا میشوند و مادر رابرت با اکتور دیگری ازدواج میکند بنام جان کانر که بازیگر خارق العاده‌ای بود و در عوض دائم الخمر. رابرت از این مرد خیلی چیزها یاد گرفت حتی عشق و علاقه به بطری را.

فقط یک چیز باعث شد که رابرت وان بسرنوشت بدی دچار نشود؛ ایمان صادقانه‌اش نسبت بمذهب کاتولیک و وقتی دوره دبیرستان را بپایان رسانید و در دانشکده اسم نویسی کرد کاملاً موجود دیگری شده بود. رابرت میخواست روزنامه نویس بشود و شروع بنوشتن مقاله برای روزنامه ها کرد، ولی شرکتش در یک برنامه رادیوئی باعث شد که او بطرف دیگری

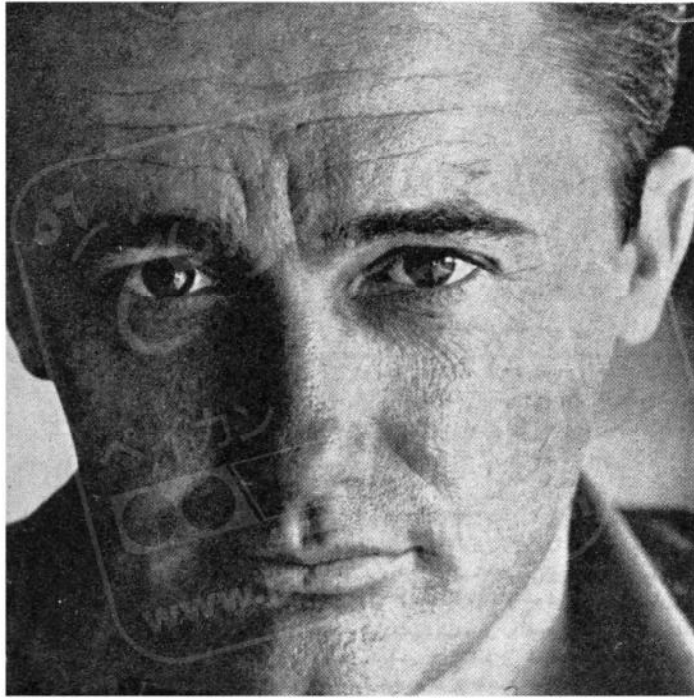
کشانده شد؛ آکتوری. بهالیا و در رفت و میمانند همه وارد مدرسه هنر پیشگی شد و بالاخره در گروه هنرپیشگان درجه دوم بصف ایستاد و برای بدست آوردن رلهای مختصر و کوچک در سینما و تئاتر فعالیت میکرد.

نظام وظیفه و خدمت در نیروی دریائی آمریکا مدتی او را از فعالیت بازداشت ولی بعد بمحض مراجعت شروع بکار کرد و او را در چند فیلم درجه دوم شرکت دادند؛ منتقدین کم و بیش از بازی او در فیلم ها تعریف میکردند و در سال ۱۹۵۹ بالاخره فرصت بزرگی نصیبش شد. رابرت وان با پل نیومن در فیلم «جوانیان فیلا دلفیلا» که در زمان خودش فیلم مهمی بحساب می‌رفت، همبازی شد. بازی او در این فیلم بسیار مورد توجه قرار گرفت بطوریکه او را نامزد دریافت جایزه اسکار برای ایفای رل درجه دوم کردند ولی متأسفانه آن سال هیوگر یغیت برنده جایزه درجه دوم اسکار شد.

سال ۱۹۶۲ برای رابرت وان شاید بدترین سال زندگیش بود. مادرش که از مدتی پیش بیوه شده بود، درگذشت. مرگ مادر فوق العاده دردناک بود. تا جاییکه تصمیم گرفت دست از همه چیز حتی کارش بردارد و به سیاست بپردازد. این حالت عدم اطمینان رابرت وان بحر فاش، مدت زیادی بطول نیاورد. مجدداً بکار سابقش برگشت، بعد از بازی در یک سری فیلمهای تلویزیونی تهیه کنندگان، «رابرت وان» را

نایلتون سولو:
جیمز باند
آمریکا

رابرت وان یك مرد مذهبی و باایمان واقعی است



چندبار بخاطر جنجالهایی که روزنامه‌ها بپا کردند بهم ریخته شد و رابرت وان هرگز نتوانست تشکیل یک زندگی زناشویی بدهد. رابرت وان از ناپلئون سولو بودن در سینما و تلویزیون خیلی راضی و خوشحال است ولی با تمام اینها دلش میخواهد در دنیای سیاست فعالیت کند. او یسکی از دوستان نزدیک خانوادگی و بخصوص رابرت کنتی است و هم‌عیدوار است که رابرت کنتی رئیس جمهور ایالت متحده آمریکا بشود تا او بتواند بعنوان فرماندار ایالت کالیفرنیا به سیاست بپردازد.

در سری فیلم‌های «مردی از United Nations Command for Lowland Enforcement» شرکت دادند. در کنار او آکتور دیگری بازی میکرد بنام دیوید مک کالوم. سال ۱۹۶۵ بود سال موفقیت برای رابرت وان سال پول و ثروت و در نتیجه سال مزاحمت‌ها و گرفتاریهایی که روزنامه‌ها برای زندگی خصوصی هر آدم مشهور بوجود می‌آورند... زندگی احساساتی و عشقی از



برنارد هرمن

■ برنارد هرمن از کودکی شیفتهٔ موزیک بوده است و نمیتوان منکر این حقیقت شد که او بیش از هر کس برای معرفی کردن موسیقی دانان آمریکایی و انگلیسی چون «ایوز» «راکلز» «اسکانبرگ» و غیره، بدوستان موسیقی زحمت کشیده است. او معرفی این هنرمندان را زمانی شروع نمود که در ارکستر فیلا-مونیک نیویورک و ارکسترهای دیگری از قبیل بستون، فیلادلفیا، هوستون، و ارکستر سمفونی «بی بی سی» لندن افتخاراً فعالیت می نمود.

فکر باز و ذوق و سلیقه اودر امر ساختن آهنگ در بین موسیقی دانان هم عصر خود کمتر چشم می خورد، او یکی از موفق ترین سازندگان سمفونی، کنسرتو،

سویت، اپرا و اوراتوریوم میباشد. در ضمن تاکنون بالغ بر ۵۰ موزیک متن برای فیلمهای سینمایی و نمایشات تلویزیونی ساخته است. مابین آثار این موسیقیدان با استعداد، دو ایرانی که برای برنامه های تلویزیونی بنامهای «سرودهای کریسمس» و «بچه های دنیا می آید» ساخته است، از بهترین کارهایش بشمار میروند.

موزیک متن «دانیل وبسترو شیطان» نیز یکی از با ارزش ترین آثار این موسیقیدان شهر میباشد که برندهٔ جایزه اسکار گردیده است.

کلیه آهنگهای فیلمهای «اورسون رلز» توسط برنارد هرمن ساخته شده اند. آقای هرمن از اهالی شهر نیویورک میباشد. تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان «دوویت کلین تون» به اتمام رسانیده و فارغ التحصیل دانشگاه نیویورک میباشد در بیست سالگی ارکستر بی نام «نیوچمبر» تشکیل داد و کنسرتهای بیشماری از موزیکهای قدیم و جدید را در شهر نیویورک اجرا نمود.

ایرای «ارتفاعات توفانخیز» (عشق هرگز نمی میرد) و موزیک متن اغلب فیلمهای آلفرد هیچکاک و داریل زانوگ نیز اغلب از ساخته های اوست.

از دیگر آثارش میتوان موزیک متن فیلمهای همشهری کین - جین این (یتیم) - آنا و پادشاه سیام - بر فهای کلیما نجارو - سلطان تفنگداران خبیر - باغ شیطان - مصری (باتفاق آلفرد نیومن) - شاهزاده بازیگران - در درس یک قتل - اهل کنتاکی - مرد خا کستری پوش - مردی که زیاد میدانست - سر گیجه - شمال از طریق شمال غربی - تعقیب خطرناک - هارنی - مرد عوضی - بالای خانمانسوز - کلاهی پراز باران) روزی که زمین از حرکت بازمی ایستد - هفتمین سفر سندباد - مسافرت های گالیور - جزیره اسرار آمیز - جیسون و آرگونات ها - فانیات ۴۵۱ - روح - دهانه وحشت - دکتر سفید پوست - شیخ و خانم موئیر - بر سر زمین خطرناک و تمام چیزهایی را که با پول میتوان خرید، که برنده جایزه اسکار نیز گردیده است، را میتوان نام برد.

موزیک فیلم

■ اگر بخواهیم کار این گروه را که از دخترانی جوان تشکیل شده است با یک کلمه توصیف نمائیم لغتی بهتر و گویاتر از شورانگیز پیدا نخواهیم کرد. کار آنها اجرای کردن نواهای غم انگیز، راک اند رول و آهنگهای جاز است. این گروه توسط آلن پرایس که یکی از اعضای قدیمی گروه اینمالز است کشف شدند.

چندی پیش، زمانی که این عده مشغول اجرای برنامه های در کلوب «واتنویل» در نیویورک بودند، آلن آنها را دید و بلافاصله پیشنهاد کرد که به انگلستان بروند و چند آهنگی بر روی صفحه برنمایند و در ضمن به آنها اطمینان کامل داد که با اینکار موفقیتشان صد درصد خواهد بود. این عده نیز که عبارت بودند از «گلدی»، «خواننده»، «کارول مک دونالد» و سوزی میشل خواننده و گیتاریست، «مارگو کروسیتو»، نوازنده ارگ و «جین جربانه بیانکو» جاز بیست بدون معطلی به لندن رفتند و در آنجا آهنگ «آیا صدای ضربان قلب مرا نمی شنوی؟» را اجرا و بر روی صفحه ضبط نمودند. و در مدت کوتاهی در بین انگلیسیها معروف شدند، سپس به نیویورک برگشته و به کار خود ادامه دادند تا اینکه امروزه صفحاتشان از پر فروش ترین آهنگهای روز در آمده.



علامت سؤال و رموزها گوئیستن ماسک و میستریانز

■ هوبت (علامت سؤال) جزو اسرار است و تنها چیزی که از او میدانیم اینست که با (رموزها) تشکیل گروهی را داده که امروزه از بهترین اجرای کندگان آهنگهای روز و عوام پسند جهان می باشند. این عده مدتی پیش، از «دیرویت» به «آکابولگو» رفتند و در آنجا با اجرای آهنگهایی چون «کامی اوپارک وی» (تانیال) عنوان و «۹۶ قطره اشک» که توسط خودشان نیز ساخته شده است معروف گشتند پس از اجرای این آهنگها، تصنیف و آهنگ «من بیک نفر احتیاج دارم» را ساختند و بر روی صفحه چاپ نمودند. این آهنگ مدتها جزوده آهنگهای روز اروپا و امریکا بود. (رموزها) عبارتند از: «بابی بال دراما» رهبر گیتار - «فرانک رادریگوس» نوازنده ارگ «ادی سراتو» جاز بیست و «فرانک لوگو» نوازنده باس. راجع به علامت سؤال نه تنها ما و شما بلکه همکارانش نیز هیچ چیز نمیدانند حتی نام حقیقی او را.





ایمانز

هری ، هری

هری، هری بکجا میروی
و آیا ، هری، هری، منهنجی توانم به آتجا
بیایم
این موضوع را میتوانم بتو قول
دهم
که مردن را برزندگی کردن بدون تو
ترجیح میدهم

هری، هری، بکجا میروی
هری، هری، حقیقت را بمن بگو
اوه ، من چه کردم ، که باعث شدم ترک
کمی

هرچه بوده، خودت میدانی
که منظور نداشتم
هرگز سعی نکردم، سعی نکردم ترا آزار
دهم

هری، هری، بکجا میروی؟
چهمیتوانم انجام دهم

و بتو ثابت کنم عشقم نسبت بتو
واقعیست؟
ازهر مرد روشن فکری بیشتر بتو خدمت
کردم
هری ، هری ، عشقمان تمام نشده
است
کوپولو بهر کجا که بروی ترا دنبال
خواهم کرد
تا دمر تبه عشق ترا اصیب خود کند و نترسد
بایستم، ولی تا آن موقع
هری، هری بکجا میروی ؟

MARY, MARY

(Written by Mike Nesmith. Lead song by Micky Dolenz.)

Mary, Mary, where are you going to?
And Mary, Mary, can I go there too?
This one thing I will vow you,
I'd rather die than live without you,
Mary, Mary, where are you going to?

Mary, Mary, tell me truly.
Oh, what did I do to make you leave me?
Whatever it was, you know
I didn't mean to.
I'd never try, try to hurt you.
Mary, Mary, where are you goin' to?

What more, Mary, can I do
to prove my love is true to you?
I've done more than any clear thinkin'
man would do.
Mary, Mary, it's not over.
Wherever you go, child, I will follow.
Until I win your love again and
stand beside you.
But until then, Mary, Mary,
where are you goin' to?

THE BEAT GOES ON

(As recorded by Sonny and Cher on Atco Records.)

The beat goes on, the beat goes on —
Drums keep pounding rhythm to the brain —
La da da da di, la da da da da.

Charleston was once the rage, uh huh.
History has turned a page, uh huh.
The mini-skirts the current thing, uh huh.
Teeny-bopper is our newborn king, uh huh.
And the beat goes on, the beat goes on —
Drums keep pounding rhythm to the brain —
La da da da di, la da da da da.

The grocery store does super-mart, uh huh.
Little girls still break their hearts, uh huh.
And men still keep on marching off to war.
Let the Green Bay keep their baseball score.
And the beat goes on, the beat goes on —
Drums keep pounding rhythm to the brain —
La da da da di, la da da da da.

Grandmas sit in chairs and reminisce,
Boys keep chasing girls to get a kiss.
The cars keep a-going faster all the time.
Bums still cry, "Hey, buddy, have you got
a dime?"

And the beat goes on, the beat goes on —
Drums keep pounding rhythm to the brain —
La da da da di, la da da da da.

لا - دا - دا - دی - لا - دا - دا -

مغازه سبزی فروشی
دختران کوچک هنوز هم قلبها پشان را می
شکنند او هوه
و مردان هنوز هم با قدمهای محکم ، جنگ
میروند
اجازه بدهید گرین بی از زمین بیس بالش
نگهداری کند.
و ضربه ادامه دارد - ضربه ادامه
دارد ،

طلبها هنوز هم با ریتم در مغزها می
کوبند
لا - دا - دا - دی ، لا - دا - دا -
دا - دا
مادر بزرگها به صندلیها نشسته و خاطر
می آوردند
پسرها هنوز هم بدببال دختران هستند که
از آنها بوسه برگیرند

ساعتین ها هر بار تندتر میروند
هنوز فریاد میزنند لای رفیق، سکده سنتی
بندست آورده اید؟
و ضربه ادامه دارد ، ضربه ادامه
دارد
طلبها هنوز هم با ریتم در مغزها می
کوبند
لا - دا - دا - دا - دی - لا - دا - دا -
دا - دا

سانی و شر

ضربه ادامه دارد

ضربه ادامه دارد ، ضربه ادامه دارد
طلبها هنوز هم با ریتم در مغزها می
کوبند
لا - دا - دا - دی - لا - دا - دا -
دا - دا
زمانی چارلستون سخت شیوع پیدا کرده
بود او هوه

ورق تاریخ برگشت او هوه
موضوع دامنهای کوتاه جریان دارد
او هوه
تینی یا پر نوزاد ، سلطان ماست
او هوه
و ضربه ادامه دارد ، ضربه ادامه
دارد
طلبها هنوز هم با ریتم در مغزها می
کوبند

همه پسرها عاشق سافرون هستند
او فقط مرادوست دارد
آنها مرا کال و زرد خطاب میکنند
(کامل اصحیح است)
آنها مرا کال و زرد خطاب میکنند
(کامل اصحیح است)
آنها مرا کال و زرد خطاب میکنند
اوه، خیلی زرد
اوه، خیلی کال .

MELLOW YELLOW

(As recorded by Donovan on Epic Records)

I'm just mad about Saffron.
Saffron's mad about me.
I'm just mad about Saffron.
She's just mad about me.

(CHORUS)
They call me Mellow Yellow,
(quite rightly)
They call me Mellow Yellow,
(quite rightly)
They call me Mellow Yellow.

I'm just mad about Fourteen.
Fourteens mad about me.
I'm just mad about Fourteen.
She's just mad about me.

(REPEAT CHORUS)
Born high forever to fly,
Wind velocity nil.
Born high forever to fly,
If you want your cup I will fill.

(REPEAT CHORUS)
Electrical banana,
Is going to be a sudden craze.
Electrical banana,
Is bound to be the very next phase.

(REPEAT CHORUS)
I'm just mad about Saffron, (yeah!)
I'm just mad about her.
All the boys are mad about Saffron.
She's just mad about me.

They call me Mellow Yellow,
(quite rightly)
They call me Mellow Yellow,
(quite rightly)
They call me Mellow Yellow—
Oh, so Yellow—
Oh, so Mellow— (FADE)

کال و زرد

من فقط سافرون را دوست دارم
سافرون هم مرا دوست دارد
من فقط سافرون را دوست دارم
او فقط مرا دوست دارد
آنها مرا کال و زرد خطاب میکنند
(کامل اصحیح است)
آنها مرا کال و زرد خطاب میکنند
(کامل اصحیح است)
من فقط عاشق چهارده سالگی هستم
چهارده سالگان عاشق من هستند
من فقط عاشق چهارده سالگی هستم
او فقط عاشق من است
(تکرار کر)

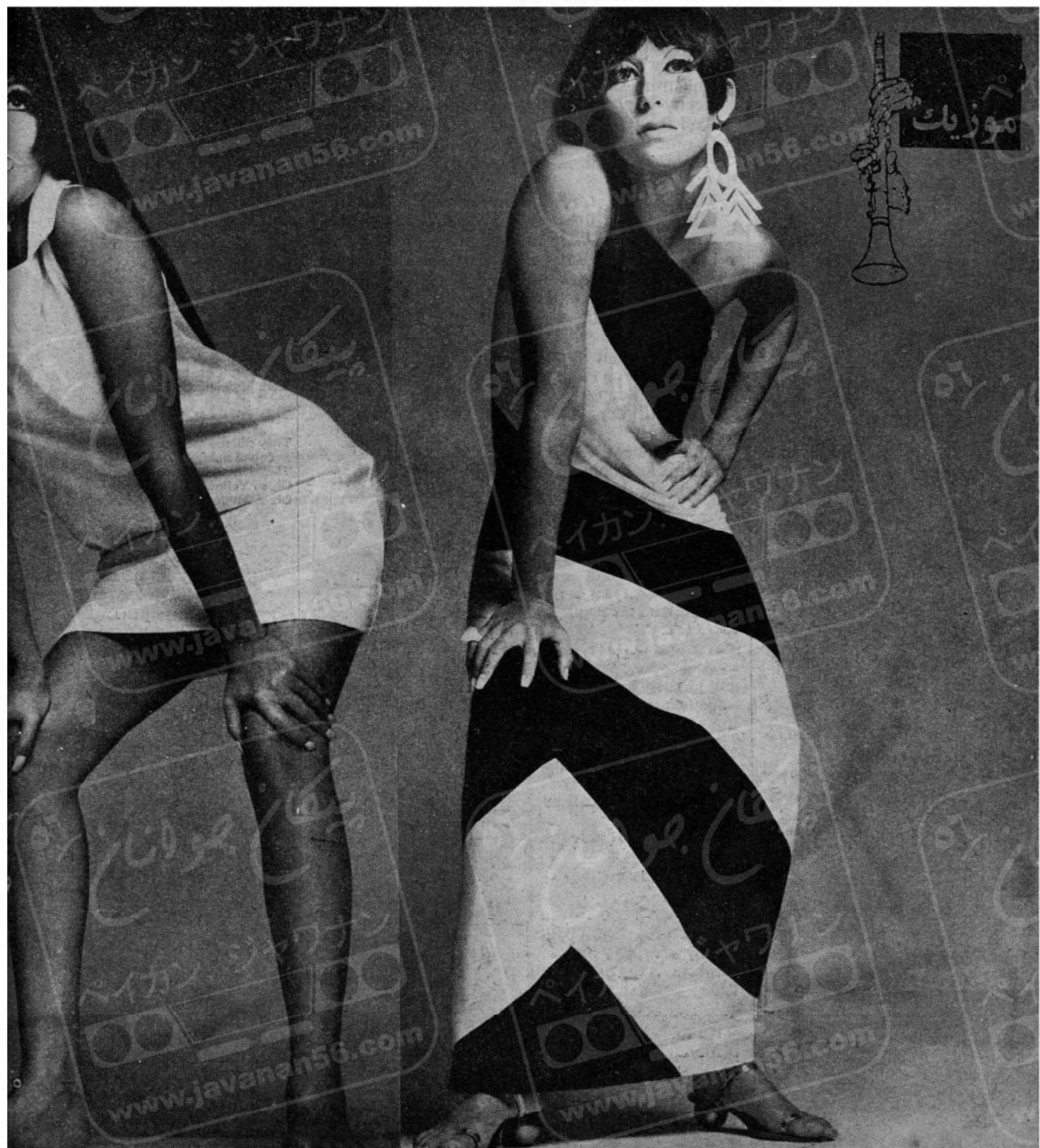
بیرومند آفریده شده ام که برای همیشه
پرواز کنم
سرعت باد هیچ است
بیرومند آفریده شده ام که برای همیشه
پرواز کنم
اگر بخواهید ساغر تان را پر خواهد
کرد .

(تکرار کر)
موزالکتربیکی
یک آشفتنگی ناگهانی خواهد شد
موزالکتربیکی
بدون شک صفحه بعدی خواهد بود
(تکرار کر)
من فقط عاشق سافرون هستم، بله
من فقط عاشق او هستم

گفتگو با سانی و شر ..

شر میگوید:

ما بر
رسمی



زندگی معمولی و زندگی
بسیار متفاوتی نداریم

زندگی من و «شر» بخاطر
سازنی میگوید: هیچ چیز از بین رفتنی نیست
ورق بزیند





سانی میگوید:

زندگی من و «شر» بخاطر هیچ چیز از بین رفتنی نیست

● این مصاحبه را بدون وجود شرت ترتیب داده‌ایم زیرا شرت به‌ت کار زیاد نتوانست در این مصاحبه شرکت نماید ولی به سانی اختیار تام داده که از طرف او نیز به‌سئوالات ما پاسخ دهد.



— بعد از تمام شایعاتی که در مورد جدائی گروه بیتلز شنیده‌و یا خوانده‌اید، آیا این فکر به‌مغز شماً خطور نکرده است که برای شهرت بیشتر از همسر خود جدا شوید؟

● به‌هیچ‌وجه، چون من وشر با یکدیگر ازدواج کرده‌ایم و این امر مقدس و زندگی آرام خود را نه‌تنها بخاطر شهرت بلکه بخاطر هیچ‌موضوع بی‌ارزش دیگری از این قبیل برهم نخواهیم زد. در ضمن لازم به‌تذکر است که من وشر

موفقیت خود را مدیون یکدیگر هستیم و از زمانی مشهور شدیم که باهم شروع به‌اجراء نمودن آهنگ نمودیم.

— آیا در این شایعه که از این پس شما و همسران باهم تصنیف اجراء نخواهید کرد حقیقتی هم وجود دارد؟ به زبان دیگری: می‌گویند شما فقط تصنیف خواهید ساخت و شعر آنرا بتهائی اجراء خواهید نمود.

● خیر، من اصلاً نمی‌دانم این شایعه ساخته و پرداخته فکر کیست و از کجا سرچشمه گرفته است ما که چنین تصمیمی نکرده‌ایم و نخواهیم گرفت.

— زمانی که مشغول ساختن تصنیف می‌باشید، آیا هرگز باین موضوع که تصنیف شما توسط

کدامیک از شما دو نفر باید اجراء شود، توجه می‌نمائید.

● خیر، من اول تصنیف را می‌سازم و پس از اتمام آن اگر شرت از اجراء آن خوشش بیاید به او می‌سپارم، در غیر اینصورت خود آنرا اجراء خواهم کرد. البته گاهیگاهی اتفاق افتاده است که شعر را برای اینکه توسط شرت خوانده شود ساخته‌ام، ولی بیشتر سعی می‌کنم و ترجیح می‌دهم شعر ساخته شود و آنگاه در مورد اجراء آن تصمیم بگیریم. تاکنون نصف بیشتر تصنیف‌های من توسط شرت اجراء شده و من از این بابت خوشحال هستم. چون تنها اوست که می‌تواند با صدای گرم و گیرای خود آهنگ را جزو پرفروش‌ترین صفحات روز جهان درآورد.

— در سال ۱۹۶۷ برای اجراء برنامه به کدام قسمت‌های دنیا سفر خواهید کرد؟

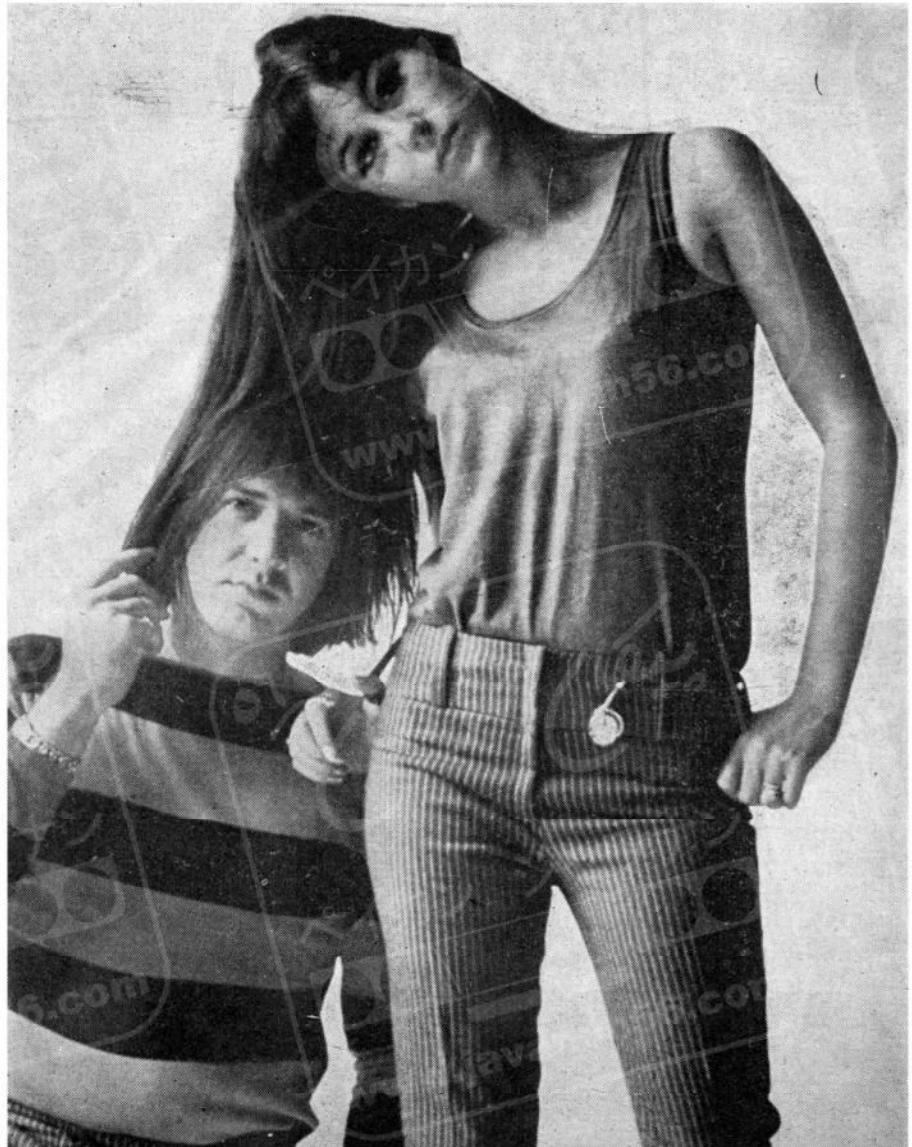
● بنا به دعوتی که از ما بعمل آمده برای اجراء چند برنامه نمایش به آلمان خواهیم رفت. بعد به ایتالیا برویم که در فستیوال سن رمو ۱۹۶۸ شرکت نمائیم، سپس به آمریکا برویم که گشت و در برنامه‌های تلویزیونی «ادسالیوان» و «اندی ویلیامز» شرکت خواهیم نمود، یکی دیگر از نقشه‌هایمان اجراء برنامه‌ایست برای نابینایان شهر لوس آنجلس. فکر می‌کنم برنامه‌های مسافرتی ما همین چندتا باشد که ذکر کردم.

— در مورد بازی در فیلم چه تصمیماتی دارید؟

● مهمتر از همه بیابان رساندن کار فیلم برداری فیلم «مردی برای عمر» است. سپس شروع به بازی در فیلم «ایگناز» خواهیم کرد که فیلم برداری آن در اواسط ماه مه در اروپا آغاز خواهد شد. این فیلم در باره شهر ریست افسانه‌ای چون سفرهای گالیور. تاحدی جنبه کمدی دارد و در ضمن من وشر نامه‌های اصلی خود را در این فیلم حفظ نموده‌ایم و هر یک اسم جداگانه‌ای داریم.

— ترجیح می‌دهید چند بچه داشته باشید؟

● من ۳ تا ولی شرت دو تا بچه بیشتر نمی‌خواهد. و ما میل است که بچه‌هایش دو قلب باشند، خیال نوشتن سناریوی



فیلمی که با همسران بازی کنیدا را ندارید؟
 ● ابدأ، البته اگر خیالش را داشته باشم و قفش را نخواهم داشت .

– اگر فرصتی دست دهد که به مسافرتی طولانی بروید، کدام یک از پنج قاره دنیا را انتخاب خواهید کرد.

● راستش را بخواهید نمی‌دانم . چون زیاد مسافرت نکرده‌ام، تاکنون از بین شهرهایی که دیدم بیشتر از لندن و پاریس خوشم آمده‌است. در وضع کنونی

بهیچ وجه مایل نیستم که به مسافرت‌های طولانی بروم، در واقع من به‌شخصه از کار کردن بیشتر از

مسافرت کردن لذت می‌برم ولی شرکاملاً برعکس من فکر می‌کنم و بیش از حد از مسافرت کردن خوشش می‌آید. فکر می‌کنم حالا

که هنوز جوان هستم و قدرت و نیروی کافی برای کار کردن دارم، اگر وقتم را به گردش و تفریح

بگذرانم پس از مدت کوتاهی باشتباه خودپی‌خواهم برد. بنظر من زمانی که انسان خیلی پیرو فرسوده شد،

احتیاج به استراحت و مسافرت دارد. چون آن زمان است که کاری از او بر نخواهد آمد و همان بهتر که استراحت کند بهر حال اگر

به‌اصرارش عزیزم مجبور شوم به سفر روم، به‌لاس‌وگاس خواهم رفت.

شر می‌گوید :

ما برای زندگی معمولی و زندگی رسمی لباس‌های

متفاوتی نداریم

● پرسنس مارگارت آنها را به مجلس رقص «W.A.I.F» که عوایدش صرف کارهای خیریه‌میشد،

دعوت کرد ، شاید پرسنس مارگارت یکی از هواخواهان آنهاست ، شاید هم با دعوت آنها باین مجلس

رقص فقط سینه‌خواسته از خانم ژاکلین کندی که چند هفته پیش از آنها برای يك مجلس شب‌نشینی

(خیریه) دعوت کرده بود تقلید کند . قیافه و لباس‌های سانی و شر در این مجالس کاملاً يك و صله‌ناچور

است از آنجائیکه مهمانان پرسنس مارگارت ابدأ انتظار دیدن يك

چنین قیافه‌هایی را نداشتند با ناراحتی از آنها استقبال کردند و حتی خیلی کم در پایان اجرای هر آهنگ برایشان دست زدند .

بهر حال این دو خواننده از تنها خوانندگان موزیک مدرن هستند که موزیکشان مورد توجه دو تن از مشخص‌ترین خانمهای جهان قرار گرفته .

يك خبرنگار انگلیسی اخیراً برای مصاحبه پیش آنها رفته و این مطلب را تهیه کرده است .

● خانم شر، چرا موهای سانی از موهای بیتل‌ها هم بلندتر است ؟؟

● چه ربطی دارد ؛ سانی همیشه موهای بلند داشته . خیلی خیلی زودتر از بیتل‌ها .

● «خوب، اصلاً چرا موهای اینقدر بلند است ؟ می‌خواهد با اینکار يك فرد ضداجتماعی باشد و یا به اجتماع اعتراض کند ؟؟»

● «نه ، علتش اینست که سانی اصلاً از موهای کوتاه خوشش نمی‌آید .»

● «در شب نشینی خانم کندی با این لباس‌ها شرکت کردید؟»

● «نه .»

● «لباس شب بتن کسره بودید ؟؟»

● «لباس شب ؟ ببینم، شما دیوانه شده‌اید ؛ لباس آنشب ما با این لباس فعلی‌مان فرق داشت ولی البته از همین نوع بود . ما

برای زندگی معمولی و زندگی‌های رسمی لباس‌های مختلفی نداریم خیلی مضحك است که انسان بخاطر مردم يك نوع لباس بپوشد و در خانه‌اش لباس دیگری .»

● «خانم کندی در آنشب بشما چه گفت؟»

● «گفت که سانی خیلی بیشتر، شکسپیرین است ؛ تصور نمی‌کنید که حرف درستی زده باشد ؟؟»

● «سایر کسانی که در شب‌نشینی شرکت داشتند بشما چه گفتند؟»

● «چیزی نگفتند. شب‌نشینی بسیار خصوصی بود و بیشتر از ۱۸ نفر در آن شرکت نداشتند می‌خواستند که ما شام را با آنها بخوریم ولی ما ترجیح دادیم که بعد از شام در شب‌نشینی حاضر شویم. همین‌کار را هم کردیم و چند آهنگ برایشان خواندیم.»



● «چقدر دست‌زدگر فتید؟»
 ● «مقداری پول خواستند بما بدهند ولی ما قبول نکردیم.»
 ● «خانم کندی از آهنگ‌های شما خوش آمد؟»

● «خوش آمد؟ خانم کندی گفت که آهنگ‌های ما محتوی چیزهای بسیاری هستند که برای جوانان قابل لمس است.»



نام واقعی «سانی و شر» ، «سالواتوره بونو» و «جریل لاپیر» است. این دو نفر در سال ۱۹۶۴ باهمدیگر آشنا شدند. سانی بیست و سه سال داشت و شر هجده ساله کار هر دو آواز خوانی بود ولی هنرشان با موفقیت روبرو نشده و صدایشان روی صفحات مؤسسات درجه دوم و سوم صفحه پر کنتی ضبط می‌شد . خیلی زود ما همدیگر ازدواج کردند و تشکیل يك ارکستر دو نفری را دادند بنام : «سزار و کلتو پاترا». این ارکستر تازه آهنگی بنام «Jnst you» از طریق صفحه منتشر کرد که کوچکترین موفقیتی نصیبش نشد و به این فکر افتادند که آهنگ بعدی‌شان را طوری بسازند و اجرا کنند که بتواند مورد توجه کلیه جوانان سواحل اقیانوس اطلس قرار گیرد.

(شر متولد «فرزنو» و سانی متولد دیترویت است ولی در لوس آنجلس بزرگ شده‌است) صفحه بعدی آنها «I Got you Babe» نام داشت که با موفقیت عظیمی روبرو شد و چهار میلیون صفحه بفروش رفت .

و اولین صفحه سی‌سانتیمتری آنها (۳۳ دور) تحت عنوان «Look At us» انتشار یافت که يك میلیون نسخه فروش داشت.

با يك چنین فروش‌های سرسام آوری، دست‌مزد سانی و شر برای هر شب آواز خواندن از دوست دلار بیانزده هزار دلار افزایش پیدا کرد، در حال حاضر این دو خواننده از محبوب‌ترین (و در نتیجه از گرانترین) خوانندگان دنیای نمایش بین‌المللی هستند. تا چند ماه پیش درست پنج آهنگ آنها در لیست پر فروش‌ترین آهنگ‌های آمریکا قرار داشت، مرحله‌ای که حتی بیتل‌ها هم نتوانستند به آن دست یابند.

اگر علل موفقیت «سانی و شر» مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد باین نتیجه می‌رسیم که موفقیت آن‌ها کم‌وبیش نتیجه دانائی (البته کمک مؤسسه ضبط صفحات آنها هم مؤثر بوده‌است)، آگاهی و جان دادن يك رشته ایده‌آلها و آرزوهای جوانی بوده‌است . این دو نفر خواننده با همدیگر از دواج کرده‌اند ولی بهیچوجه حالت يك زن و شوهر را ندارند و مانند دختر و پسر هستند که از خانه‌شان فرار کرده‌اند و این حالت همان چیز است که آرزوی «تین - تین - ایجر» را تشکیل میدهد، لباس‌هایی که می‌پوشند عجیب و غریب است ولی هرگز کثیف و پاره نیست. موهایشان بلند است و لسی هر روز آنها را شستشو میدهند. کلمات و اشعار آهنگ‌هایشان صحبت از مردم می‌کنند ولی هرگز جنبه بدگویی ندارد. بزرگترها از آهنگ‌هایشان خوششان نمی‌آید ولی آنها هرگز بخاطر این مسئله از خودشان عکس‌العمل نشان نمی‌دهند و بطور مستقیم از والدین بدگویی نمی‌کنند، خلاصه کلام این دو موجود يك محصول بسیار کامل زو بی‌عیبی هستند که بطرز آفسو، گرانه و جالبی بسته بندی شده‌اند.

هواخواهان نشان مرتباً بانامه‌هایشان از آنها می‌پرسند، چرا دیگر آهنگ‌های معتز ضانه‌ای شبیه «Revolution Kid» (بچه انقلابی) نمی‌سازید؟.

سانی همیشه در پاسخ این سئوالات گفته است : «من هرگز بقیه در صفحه ۳۴»

موزیک



نیل دایاموند

* نیل دایاموند جوانیست خوش تیپ و بلند قد. او کارهای نمایشی را از زمانی که دوران دبیرستان را در نیویورک، بروکلین میگذراند آغاز کرد. آن زمان بیشتر وقت خود را به گفتن شعر میگذراند. میگوید: (در کلاسهای مختلف درس در عوض گوش دادن به معلم و فهمیدن درس شعر میگفتم و جالب اینکه در کلیه درسها قبول شدم، بغیر از موزیک) زمانی که دوره دبیرستان را به اتمام رسانید، میتوانست بخوبی

نیل دایاموند

آن احساس بمن دست داده است

* اوه، نه، نه، نه، نه، نه
کوچولو، یک چیزی اشتباه شده است

اوه، نه، نه، نه، نه، نه
آن آتش قدیمی از بین رفته است
این عشق بی اندازه ای که تو میگفتی نیست

این همان چیز است که تو نمیگویی
و من از آن هراسانم (دسته کر)

آن احساس بمن دست داده است
صدای خداحافظی را می شنوم
تو اجباری نداری که آنرا بگویی
آنجا در چشمهایت نمایان است

اوه، چرا، اوه، وای
اوه، نه، نه، نه، نه، نه
تو چون گذشته لبخند نمی زنی
بنظر میرسد دردی را مخفی میکنی

ترا دوست دارم، طعمش را حس میکنم
ولی، دختر، چشمان تو بمن میگویند
که آن عشق بیهوده است.

I GOT THE FEELIN'

(As recorded by Neil Diamond on Bang Records)

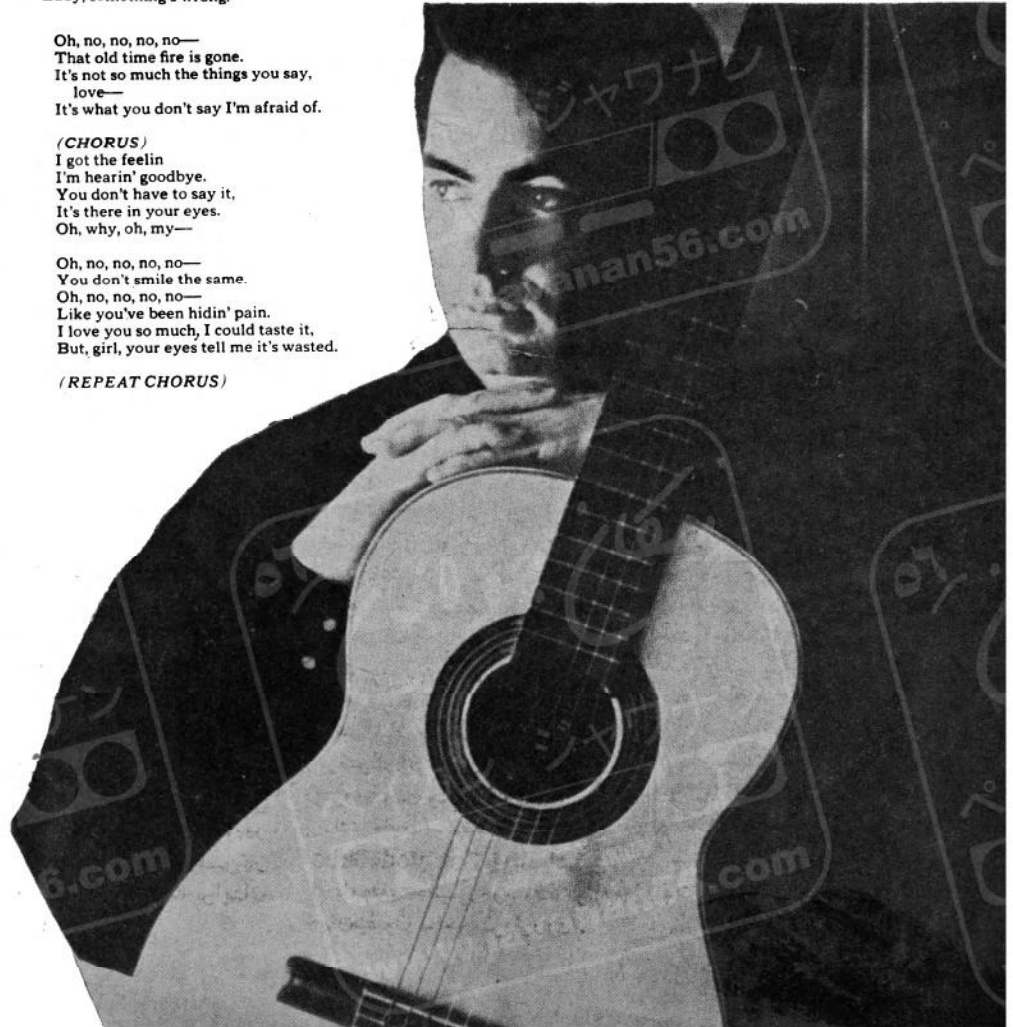
Oh, no, no, no, no—
Baby, something's wrong.

Oh, no, no, no, no—
That old time fire is gone.
It's not so much the things you say,
love—
It's what you don't say I'm afraid of.

(CHORUS)
I got the feelin'
I'm hearin' goodbye.
You don't have to say it,
It's there in your eyes.
Oh, why, oh, my—

Oh, no, no, no, no—
You don't smile the same.
Oh, no, no, no, no—
Like you've been hidin' pain.
I love you so much, I could taste it.
But, girl, your eyes tell me it's wasted.

(REPEAT CHORUS)



پاسخگوی موزیک

آقای امیر عامری

موزیک متن فیلم دانه های شن اثر « جری گلداسمیت » « دختری بنام جرجی » اثر تام اسپرینگ فیلد و آلفی اثر « باکاراک » میباشد.

لیست کامل کاندیدای اسکار موزیک سال ۱۹۶۷ را در شماره ۱۹۳ میتوانید ملاحظه فرمائید.

آقای محمود آقاجانی - کرمان علت شهرت الویس پریسل بخاطر بوجود آوردن رقص راک- اندرول نبوده است. بلکه او از مدتها پیش که در فیلمهای سینمایی بازی میکرد و تصنیف اجراء مینمود مشهور شده بود. بنظر ما علت گمنامی بوجود آوردندگان رقصهای چاچا، توبست و تانگو، این بوده است که آنها هنرپیشه نبوده اند و پان شان دادن این رقصها خود بکلی کنار رفته اند

خانم زهره حقانی

شعر و ترجمه آهنگ «هی چیب» را که توسط گروه انیمالیز اجراء شده در یکی از شماره های آینده مجله چاپ خواهیم کرد.

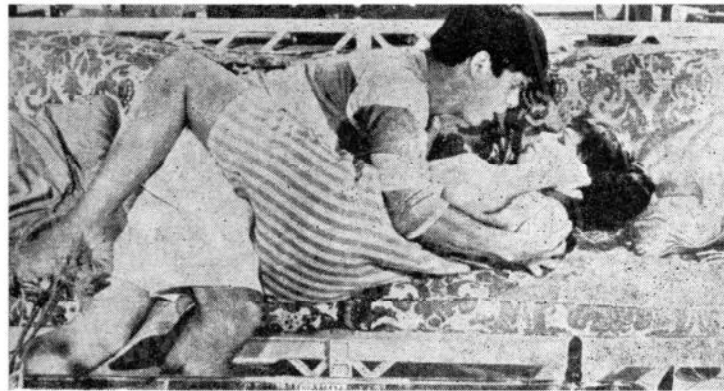
گروه فورتاپز را هم در فرصتی مناسب به علاقمندانمان معرفی نموده و در ضمن عکس خواننده گروه انیمالیز را نیز برایتان چاپ مینمائیم.



نوار ضبط شده

استرियो

جدیدترین نوارهای آهنگهای معروف رقص و جاز - کلاسیک و اپرا در نمایشگاه سونی. خیابان نادری تلفن ۶۴۱۴۵



هنریشه‌ها :
 روزالیندراسل مادام روزیتل
 رابرت مورس جوناتان
 باربارا هریس روزالی
 هیوگرفیث فرمانده روزاباو
 جوناتان وینترز پدر
 کارگردان: ریچارد کونین - محصول
 ۱۹۶۷ پارامونت .

داستان

اوه پدر ، پدر بیچاره ، مادر تر ادر گنججه آویخته ومن چقدر غمگینم !



* جیب حامل مادام روزیتل و
 پسر ۲۵ ساله‌اش جوناتان بسرعت
 در طول محوطه‌ی پرواز فرودگاه‌ان
 جزیره کوچک طی طریق می‌کرد و
 پشت سراو پلیس گمرک با اتوموبیل
 و موتور سیکلت و آمبولانس بسرعت
 روان بودند . بالاخره آنها خود را
 به جیب‌پرسانده و جلویش راکفستند .
 مادام بدون اینکه بروی خود بیاورد
 رو به رئیس پلیس کرده با لبخند
 ورق بزیند

ملیحی برسید :
 - ممکن است بفرمائید هتل
 (والهان نیروانا) کجاست .
 - هر جا که باشد، مادام ، مطمئنا
 دربانند پرواز فرودگاه نیست .
 بفرمائید به گمرک .
 درگمرک ضمن اسباب واثاثیه
 مادام به يك تابوت بزخوردند .
 رئیس گمرک گفت :

اگر در تابوت مرده‌ای باشد شما اجازه ورود ندارید ، اینکار خلاف بهداشت است .
مادام رو به پسرش کرده گفت :
- یادداشت کن ، این مرد فردا صبح سحر باید اعدام شود .
رئیس مگرک با عصبانیت گفت :
- گوش کنید مادام، مودب صحبت کنید .
- تو مودب باش کاپیتان . من و کلایم به مقررات آشنایم ، هیچ دلیلی برای جلوگیری از ورود ما وجود ندارد . من و شوهرم بهمین شکل تمام دنیا را گشته‌ایم .
- گفتید شوهرتان ؟
- بله ، او توی تابوت است .
دادام مومیانی‌اش کرده‌اند !
*

مادام به هتل رسید و خیلی از مستخدمین ، بار و بلبل مفصلی را که وی در چندین‌کشی بدنبال‌چیپ می‌کشید با خود به طبقه بالا ، به آپارتمان مادام آوردند . مادام بعد از اینکه دستور داد اثاثیه‌اش را مطابق دلخواه او جابجا کردند بطرف بالکن اطاق رفت که پنجره آن رو به خلیج باز میشد . در آنجا پسرش جوانان با دوربین مشغول تماشای دریا بود .
جوانان کشتی تفریحی بزرگی را تماشامیکرد که «روزباد» نام داشت .
درهمین لحظه روی کشتی مردیشو پا و با سن گذاشته‌ای بنام فرمانده «روزاباو» نفس زنان بدنبال دختری بنام «روزالی» میدوید .
دخترک با اعتراض می‌گفت :
- ولی فرمانده ، شما گفتید که به‌ماهیگیری می‌رویم .
فرمانده درحالی که هم‌چنان او را دنبال می‌کرد گفت :
- بله ، عزیزم ولی ماهی هاهم گاه‌گاهی عشق‌بازی می‌کنند .
دخترک بعد از مدتی دوبین در حالی که از این تلاش خسته شده بود در آب بریده شناکنان راه ساحل را در پیش گرفت در حالی که فرمانده و مستخدمش با فایق بدنبال او روان بودند .

مادام روزیتل که دوربین را از دست پسرش گرفته این قسمت آخر را تماشا می‌کرد. بلحن تحسین آمیزی گفت :
- چه کشتی بزرگ و قشنگی .
چقدر برای خانواده کوچک مناسب است .
مادام بعد از تماشای این صحنه رو به داخل اطاق کرده مشغول بیرون آوردن چند قلم از اسباب و اثاثیه شده که باید جلوی چشم او قرار می‌گرفت این چند قلم عبارت بود از یک ظرف بلوری محتوی تعدادی ماهی گوشت‌خوار (متعلق به مادام) ، گلکسیون تمبر (متعلق به جوانان) ، سه ماشین قمار (مال جوانان) ، مقدار زیادی کتاب‌سکسی (مال جوانان) و دوتا گلدان حاوی

گیاه مکس‌خوار (متعلق به مادام) !

پائین در سالن کوچک و خلوت هتل ، فرمانده با دخترک فراری پشت میز بار نشسته و صحبت می‌کردند . دخترک (روزالی) می‌گفت :
- چرا هر روز باید همین بساط باشد فرمانده ، هر روز بهانه ماهیگیری و بعد هم گرم به هوا . هیچ فکر کرده‌ای اگر من یک روز بایستم و فرار نکنم چه میشود ؟
- بله ، تمام لذت این بازی از بین می‌رود .
- خلاصه باید روش‌زندگی‌ات را عوض کنی فرمانده، همه‌عمر نمیشود دنبال دخترها دویی .
روزالی به طبقه بالا به اطاق خود رفت و تمصبی‌باری که فرمانده را می‌شناخت گفت :

- حق با اوست فرمانده . شما هرسال یک دختر تازه را برای گرم‌به‌هوا به اینجا می‌آورید .
بارسالی‌ها شما را عمو خطاب می‌کردند و امسالی‌ها پدر . شما باید کم‌کم بفکر این باشید که با هم‌سن و سال خودتان بازی کنید .
مثلا این مادام .
مادام «روزیتل» که در همین موقع از پله‌ها پائین می‌آمد به فرمانده نزدیک شده خود را معرفی کرد و بزودی صحبت‌بین‌اندوگل انداخت .
*

جوانان در اطاق خویش تنها نشسته چیز می‌خواند . مادرش دستور داده بود سه وعده غذای او را مستخدمین به اطاقش بیاورند بدون اینکه یک کلمه حرف بزنند از اطاق خارج شوند . جوانان ناگهان متوجه شد که دختری از پنجره طبقه بالا پا با آویزان شده و توی اطاق او را نگاه میکند . این روزالی بود که ورزش بوگا تمرین میکرد .
روزالی در این حال خود را معرفی کرده و اسم جوانان را پرسید .
پسر جوان گفت :

- من اجازه ندارم با غریبه‌ها حرف بزنم .
- چرا مگر مرض مسری داری یا دیوانه‌ای .
- نه ، چونکه پاکم .
- خلاصه اگر خواستی با کسی حرف بزنی من طبقه بالا هستم .
جوانان پس از رفتن او آهی کشیده خطاب به فضای خالی اطراف خود گفت :

- این است دختر رویاهای من مادام و فرمانده نیز در این‌خلال داشتند بیشتر باهم آشنا می‌شدند .
مادام در کشتی برای فرمانده شام تهیه کرده مشروب مفصلی پاو داد بعد دوتائی یک مقدار در ساحل گردش کرده مجدداً کشتی برگشتند در این هنگام فرمانده همچون سگی دست‌آموز از دست مادام غذا می‌خورد و مادام دردل می‌اندیشید که بزودی تمام ثروت این مرد ریشو از آن او

خواهد بود .

روز بعد مادام برعرشه کشتی ناخدا استراحت میکرد و درهمین حال ساحل را بادوربین از زیرنظر می‌گذراند که متوجه شد پسرش جوانان دوربین یک چشمی خود را مبدل به دوربین زیردریانی کرده و پاکم آن دارد توی بالکن روزالی را دید میزند .
فرمانده داشت راجع به تفریحات ماهیگیری و جفت‌گیری و معاشقه ماهی‌ها حرف می‌زد که یکدفعه دید مادام بلند شده در آب شیرجه رفته شناکنان راه ساحل را در پیش گرفت . مستخدم فرمانده گفت :

- قربان ، گمانم باید تاکتیک حمله را عوض کنید . این موضوع ماهی‌ها را کنار بگذارید .
مادام با رسیدن به ساحل فوراً راه اطاق روزالی را در پیش گرفته با خشم وارد شد :
- من دیدم که چطور برای پسرم شلنگ‌تخته می‌انداختی دست از سر او بردار .
روزالی خونسردانه گفت :

- این من نبودم که دوربین زیردریانی برایش درست کردم . بهتر است راجع به این موضوع با خودش گفتگو کنید .
- من هرگز با سرم گفتگو نمی‌کنم .
مادام از اطاق روزالی بیرون آمده نزد رئیس هتل رفت و از او پرسید :

- این دختری اینجا چکاره‌است ، خرجش را کی میدهد ؟
- خرجش را هتل میدهد ، او .. نه ... پرستار هتل است .
- بسیار خوب ، پس من یکساعت وقت او را می‌خرم . بگوئید به اطاق من بیاید . او را برای پسرم لازم دارم !
جوانان که از مادرش شنیده بود سوپربریزی در انتظار اوست وقتی در زند و در را گشود ، از دیدن روزالی جاخورد ، روزالی هم در حضور او ناراحت بود ، به‌رحال هیچکدام خبر نداشتند که مادام در اطاق مجاور با استواسکوپ (گوشی طبی) دارد حرفهای آنها را گوش می‌کند . جوانان گفت :

- دوست داری غذا خوردن گیاه-های مادرم را تماشا کنی . من گاهی بانها پرمغ و تیکه های لاستیک میدهم .
روزالی گفت :
- نه ، من می‌خواهم با تو تنها باشم ، میدانی مادرت چرا خواست من باینجا بیایم .
- نه ، نمیدانم ، او هیچ وقت مرا با یک زن تنها نگذاشته بود .
- مرا ببوس .
جوانان مثل برق از جا بریده به اطاق مادرش دوید . مادام از اطاق خارج شده به روزالی گفت :

- خوب دختره هرزه ، من جقدر

بتو مدیونم ؟

- گوش کنید ، من نخواستم بستران را از راه بدر ببرم .
- بیا ، این پول را بگیر و برگرد بیش مشتری های خودت ، بیش ملوان‌ها .
روزالی بلند شد :
- من عوض ملوانها بیش فرمانده شما خواهم رفت .

روز بعد مادام درسالن پائین فرمانده را با روزالی درحال بازی بلیارد دید . روزالی بمحض دیدن مادام ، فرمانده را روی میز خم کرده محکم بوسید ، بعدم بصدای بلند گفت :

- بامن باطاقم بیا فرمانده . من دست از مبارزه و مقاومت کشیده‌ام فرمانده او را کنار زده بطرف مادام رفت .
- مادام عشق شما مرا برای دختران جذاب کرده است . ولی من آنها را نمی‌خواهم شما را میخواهم .
مادام راضی شد که آن شب با فرمانده به کشتی برود و در نتیجه جوانان باز تنها ماند . پسر جوان به جسد پدرش که در گنجه آویخته بود شب بخیر گفت و بعد به بالکن رفت ولی ناگهان پایش لغزیده از بالا بوسط بوته‌های گل و گیاه افتاد ... و خلوت‌روزالی را با یک ملوان جوان بهم‌زد . ملوان برخاسته ناسزاگوین رفت و جوانان داشت با کلمات شکسته بسته از روزالی عذر می‌خواست که سروکله مادام در تاریکی پیدا شد :

- تو ازجان‌سرم من چه می‌خواهی؟
- سرت خوش را از آن بالا برای کله من برت کرد . چرا اصولاً نمی‌گذاری از اطاقش خارج شود .
- چون نسبت به آفتاب تند و زندهای هرزه حساسیت دارد .
روزالی گفت :

- تو می‌رضی مادام ، تو درزندگی فقط زشتی هارا می‌بینی .
زندگی جز زشتی چیزی نیست دخترجان ، شاخ و برگ سبز یک دختر ترا جلب می‌کند ، به زیر سایه آن پناه می‌بری و نفسی ب راحت میکشی و می‌گویی ((به‌که چه هوای مطبوعی است)) که ناگهان مرغی که آن بالا نشسته فاصله خود را برای کله‌ات رها می‌کند !
مادام بدنبال این حرف دست جوانان را گرفته با خود بجانب هتل کشید .

مادام و فرمانده همان شب توسط فرمانده در کشتی وی عقد شدند . فرمانده بعنوان ناخدا کشتی شخصاً مراسم را انجام داد . بعد مادام باو گفت :

- می‌خواهم ترا به اطاقم درهتل ببرم و زندگی‌ام را نشانت بدهم . قلبت که ضعیف نیست .

در سینه‌ما های

ریولی کاپری یارامونت ایفل

اریک مورکامب و ارنی وایز درخیم

دو
مرد
هزار
ماجرای

رنگی



باشرت: ژاکلین جونز، کارول مورسی، گلوریا پل

محمول: کتیای آر. نورولک "SPYLARKS"

غیره شد ... روزالی که در اطاقش خفته بود از شنیدن این سروصدا بیدار شد ، از راه بالکن به اطاق جونانان وارد شد :

- چکار می‌کنی جونانان .
- چیزهای مادرم را خراب می‌کنم .
من تمام عمر تنها بوده‌ام . هر وقت که چشم باز کرده‌ام مادرم را بالای سرم دیده‌ام که بمن می‌گفته دوست دارم .

روزالی دست او را گرفت :
- مادرت را ول کن جونانان ، بیا باهم از اینجا برویم . درست است که من با مردهای زیادی بوده‌ام ولی از تو خیلی خوشم می‌آید . من میخواستم مردهارا خوشحال کنم ، یشل يك نوازنده پیانو که میخواهد شنوندگانش خوشحال باشند . برای تو چه فرق می‌کند که من نوازنده پیانو نیستم .

روزالی دست جونانان را گرفته او را با خود بطرف اطاق خواب مادام کشید . جونانان گفت :
- اینجا اطاق خواب مادرم است ، مرده دعا می‌کند .
اما روزالی گوش بحرفهایش نداده او را در بیفل گرفت و در همین حال که جونانان تقلا می‌کرد تنه‌اش به در گنجه خورد و در باز شد و جسد پدرش روی تختخواب افتاد . روزالی با بیفیدی گفت :
- ولش کن ، او مرده ، من زنده‌ام .
- مادرم راست می‌گفت که تو دختر کثیفی هستی .
- من کثیف نیستم . من ترا میخواهم ، تمام مردهای گذشته زندگی‌ام را نفی می‌کنم . بیا ، بیا باغوش من .

جونانان با آرامی يك لنگه جوراب ابریشمی روزالی را برداشته دخترک را با آن خفه کرد .

مادام بعد از آن که ساعتی را در کنار شوهر جدیدش که بوضع عجیبی توی خودش فرورفته بود گذراند به هتل برگشت و در آنجا با دوتا چیز تازه روبرو شد . اول اینکه بجای يك جسد دوتا جسد توی اطاق خواب بود و دوم اینکه جونانان مثل باد از این اطاق به آن اطاق و توی راهرو و پله‌ها می‌دوید . .
مادام دویده که جونانان را بگیرد که فرمانده وارد شده چشمش به اجساد افتاد :

- گمانم حالا دیگر من حقداشته باشم تقاضای طلاق کنم . خدا حافظ مادام . من شمارا مطلقه اعلام می‌کنم . آه ، چرا حال من اینجور دارد متغلب می‌شود .
چرا سرم دارد گیج می‌رود ؟

هوایمای خصوصی حامل مادام و جونانان وسه تابوت در میان ابرها سیر می‌کرد . مادام بالبخت شیرینی به جونانان می‌گفت :
- باید در اولین هتل ، يك بقیه در صفحه ۳۴

از بابت من خاطر جمع باش عزیزم .
باهم به هتل رفتند . به اشاره مادام ، مستخدمین يك آپارات نمایش فیلم آوردند و مادام يك حلقه فیلم در آن قرار داده کلید را زد و نمایش فیلم زندگی مادام روزیتل شروع شد ، بی‌خبر از اینکه جونانان زدگی از پشت نیمکت بزرگ مشغول تماشا است .

*
در شروع فیلم مادام در سن چهارده سالگی پشت چرخ خیاطی نشان داده میشد ، بعد رشمی‌کرد و چشم طمع مردان از هر طرف باو دوخته میشد ، مادام در حالی که از تو در اطاق را با چندین قفل می‌بست دیده میشد . بعد مادام در خیابان با يك گروه از نوازندگان سرودهای مذهبی برمیخورد و با سرکرده آنها آلبرت ادوارد رایبسون روزیتل آشنا میشد . مراسم عروسی و سپس شام عروسی روی پرده ظاهر می‌گشت . آلبرت با حرص و ولع بشقابها را یکی پس از دیگری خالی می‌کرد . بعد تصویر تختخواب عروسی بود که آلبرت بر آن رق خواب افتاده خرخر می‌کرد و مادام با قیافه دلخور و نگاه کراهت آمیز شوهرش را نگاه می‌کرد .
مادام گفت :
- آلبرت تمام آن چیزی بود که من میخواستم دندان مصنوعی و زلف مصنوعی و تنفس بدبو و پول فراوان داشت . بهرحال از بعد از همان شب اول درگذرد يك بستر نامه ننواییدیم ، هر چند نمره همان یکشب اول جونانان بپرم بود .

در دنباله فیلم آلبرت در حال شوخی با کلفت خانه و سپس در حالات صمیمانه‌تر با او دیده میشد . کلفت و آلبرت سر میز غذا میخوردند و مادام در جانه مستخدمه غذا سر میز می‌آورد ... کلفت و آلبرت در بستر معاشقه دیده میشدند و آنگاه جسد آلبرت با دهان باز روی پرده ظاهر گردید .
مادام گفت :
- در اولین شب معاشقه با این زن ، آلبرت دارفانی را بدرود گفت حال این زن را خودت حدس بزنی ، فرمانده .
اما فرمانده از مشاهده این صحنه‌های عجیب بارنگ بریده از جابر خاسته و چهار دست و پا بطرف درمیرفت .
مادام پشت کردن او را گرفته ازجا بلندش کرد و بیکر لرزان و بی‌مقاومتش را از در خارج کرد و دوتائی روانه گشتی شدند .

*
بمحض خروج آندو جونانان که تمام این صحنه‌ها را دیده بود از مخفیگاه خود خارج شده دیوانه‌وار مشغول خورد کردن اسباب و اثاثیه مادرش ، گلدانها و ظرف ماهی و



درسینماهای :

نیاگارا امپایر سافترال تاج

فرهنگ شخصیت‌های سینما

Rathbone, Basil

● **بازیل راتبون (آکتور) :** متولد یوها نسبورک آفریقای جنوبی (۱۸۹۲) - تحصیلات کالج ریتون ، انگلستان - کاردر موسسات بیمه - بازی درتئاتر از ۱۹۱۱ - ایفای نقشهای عمده مختلف تئاتری در نیویورک و لندن - نویسنده چندبیس - کاردرادیو - بازی درفیلم از ۱۹۲۵ - فیلمهای عمده : عروس نقابدار - بعد از بال - یکسالگرا نیها - چند فیلم ازسری عملیات شروک هولمز - وحشت درشب - ضربان قلب - بازی درفیلمهای آمریکائی از ۱۹۲۹ - ازجمله : آخرین خبر از خانم چنی - یک ماجرای رسوائی آمیز - گناه بهالیوود میروود - دیوید کاپرفیلد - آناکارینا - داستانی از دوشهر - آخرین روزهای پمپئی - کاپیتان بلاد - زن عنکبوت - پنجه سرخ - علامت زورو - مرواریدمیرک - مهروی شناگر - خانه وحشت - تعقیب تالجزایر - زن سبزپوش - برابرابین هود - برج لندن - ایکاسد و آقای وزغ - شب بزرگ کازانووا (درتهران : خیاط عشقباز) - دلگک - مافرشته نیستیم - خواب سیاه - داستانهای وحشت - کمدی وحشت - دهاتی‌ها در خانه وحشزده .

Rattigan, Terence

● **ترنس راتیگان (سناریست - پیس نویس) :** متولد لندن ، انگلستان (۱۹۱۱) - تحصیلات : دانشگاه آکسفورد - پیس نویس - پیس‌های عمده : فرانسوی بدون اشک - بعد از رقص - درحالی‌که آفتاب می‌درخشد - فراغت عشق - ای معشوقه من - پرک وینسلو - داستان حادثه - سیلویا گیست - دریای عمیق آبی - شاهزاده خفته - میزهای جداگانه - وارایاسیون روی یک تم - راس - آثارعمده درمقام سناریست : فرانسوی بدون اشک - راهی به ستارگان - سفر باهم - پرک وینسلو - درحالی‌که آفتاب می‌درخشد - نسخه برانینگ - سدصد - آخرین آزمایش - دریای عمیق آبی - مردی که سرخ موها را دوست میداشت - برنس و دختر نمایش - میزهای جداگانه .

Ray, Aldo

● **آلدوری (آکتور) :** متولد پنسیلوانیا ، آمریکا (۱۹۲۶) - تحصیلات : دانشگاه کالیفرنیا - اشتغال به‌شغل مختلف - بازی در فیلم از ۱۹۵۴ - فیلمهای عمده : قهرمان شنبه - اهل ازدواج - پات و مایک - ببا آنرا تکرارکنیم - خانم سدی تامسون - فریاد نبرد - مافرشته نیستیم - سه نوار درآفتاب - شبانگاه - مردان جنگی - روزی‌که بانک انگلستان را زدند - شاهد اصلی - یک‌وجوب خالک‌خدا - پدردرجنگ چه کردی - سه‌دزددریانی شورش درسانت استریپ .

Ray, Nicolas

● **نیکلاس ری (کارگردان) :** اسم اصلی : ری‌موند ان. کینزل - متولد لاکروس ، دیکاسین (۱۹۱۱) - تحصیلات : دانشگاه شیکاگو (رشته مهندسی ساختمان) - برنده بورس تحصیلی فرانک لویدرایت - بعدازخاتمه جنگ اشتغال به‌هنرپیشگی درتروپ‌های سبارتئاتری و سپس در تئاترهای برودوی نیویورک - ۱۹۳۸ : سفر برای مطالعه درفرهنگ عامیانه آمریکا - همکاری باجان هاسمن تهیه‌کننده یک مؤسسه تئاتری در نیویورک - کار در وزارت جنگ آمریکا - نویسنده و کارگردان سری برنامه‌های رادیویی «جانی من می‌ایم» - ۱۹۴۴ : دستیارالیاکازان در ساختن فیلم : دربروکلین درختی می‌روید - ۱۹۴۶ : دستیار جان هاسمن درکارگردانی پیس‌هایی چون : نغمه عود - تعطیلات گدایان - ۱۹۴۷ : عزیمت به‌هالیوود و شروع کارگردانی فیلم - فیلم‌ها :

آن‌ها درشب ندگی می‌کنند (۱۹۴۷) - رازیک زن (۴۸) - هر دری رازن (درتهران : گمراه - ۴۸) - درگوشه انزوا (۴۹) - برای بدی آفریده شده (۵۰) - برزمین خطرناک (۵۰) - تفنگداران پرنده (۵۱) - مردان هوسباز (۵۲) - جانی گیتار (۵۳) - درجستجوی پناهگاه (۵۴) - باغی بی‌هدف (درتهران : شورش بیدلیل - ۵۵) - خون داغ (۵۵) - بزرگتر از زندگی (در تهران : عظمت زندگی - ۵۶) - داستان واقعی جسی جیمز (۵۶) - پیروزی تلخ (۵۷) - باد برمردابها (۵۸) - دختر بلهوس (۵۸) - وحشیان بیگناه (درتهران : سایه‌های سپید - ۶۰) - شاه شاهان (درتهران : فروغ بی‌باکان - ۶۱) - پنجاه و پنج روزدرپکن (۶۲) - در دست تهیه : دکتر و شیطان .



ژان پل بلموندو
جرالدین چاپلین
درخیم

در یک صبح نابینان زیبای

باشرت : حنی دومیه - گابریل فرزتی ... آکیم تامیروف

با سینمای کشورهای جهان آشنا شوید

سینمای فرانسه

مطالعات عمیق در یک محیط خاص که « چرخ » بان پرداخته بود ، باین فیلم يك « عمق » و زمینه می بخشید که لازمه هر فیلم بزرگی است و این عمق و زمینه بیشتر اجتماعی بود و تازه این در زمانی بود که « اینس » و « شیوستروم » سینما را بجانب استفاده بیشتر از طبیعت و نه اجتماع سوق میدادند. اما روحیه و خلقیات مارسل لربیه درست نقطه مقابل گانس بود. جنگ ، این مرید اسکار وایلد و این شاعر سمبولیست را به سرویس سینمایی ارتش کشاند اوسناریوهائی نوشت که روی صحنه رفت ، بعد خود « رزفرانس » و « کارناوال حقایق » را کارگردانی کرد با دکورهای مافوق مدرن که دکوراتور خیلی جوانی باسم کلوداوتان لارا آنها را با الهام از باله روس ترسیم میکرد .

بنظر می آید که با توفیق منطقی خود بر اساس شیوه ای عاریتی از کیفیت یعنی مونتاژ سریع ساخته شده است مناظر با چهره های اشخاص متناوباً نشان داده میشوند ، همچنین بازوهای چرخهای لکوموتیو ، بخار ، لکوموتیو که بسرعت بطرف پرتگاه میرفت و اضطراب تماشاچی برانگیخته میشد و وسعت میگرفت و بالاخره فاجعه اتفاق می افتاد . گانس بدنبال مدت ها زندگی و تماشای محیط راه آهن توانسته بود بر تصاویر و حرکات تسلط یابد و رمز شعر سیاه راه آهن را که فرانسویها بخصوص در برابر آن حساسیت دارند دریابد . در صحنه هایی که به تکنیک کمتری احتیاج داشت ، مثل کاباره کارگران ، گانس به سادگی و نیروی ناتورالیستی فرانسوی روی می آورد که از « ورود قطار بایستگاه » تا نبرد راه آهن (اولی جزو اولین فیلم های لومیر و دومی اثر معزوف رنه کلمان م) هم جا دیده میشود.

در جستجوی رموز و اینها هم در خانه پدری آنها رخ میداد ، پدری که يك سوزن بان خط آهن بود .
موسیناک مینویسد: « کاراکتر اصلی فیلم ، سرشار بود ، سرشار از غنا و از فقر مبتذل و از ذوق بد . »
و گانس باز بقول موسیناک تنهاسینماگر فرانسوی بود که بقدرت رسیده و در يك مسابقه شاعرانه از دیگران پیشی جسته بود .
قطعات خیلی معروف « چرخ »

« گل سرخ ریل » در شب قبل از نمایش ، ناگهان بنام « چرخ » نامیده شد سادگی فیلم به کارهای هوگو شباهت داشت و داستان و بازی شگفت « سوهرن مارس » در نقش سیزیف ، تجدید یادای بود از اساطیر یونان ، يك « اودیپ » که با عقده های فراوان ، تادم از دست دادن بینائی و عقل ، به دخترش عشق میورزید . و دختر که خود يك « آنتیکون » تمام عیار بود ، برادر خود را دوست میداشت که شاعری بود جوان و

ادامه دارد

الیزابت هونگبری

هنری سیلوا

برنامه امشب
مولن روژها

ریچارد آندرسن
جوی بیتاپ
ساهی دیویس

"جاننی کول"

Exiled
Crime
Czar
dispatches
messenger
of death to
slaughter
U. S.
gang
lords
!

"JOHNNY
COOL"

جاننی کول ؛ اسمی که مخوفترین تبهکاران امریکا از شنیدن آن بخود می لرزند



فیلم
سینمایی

مصاحبه

باری چارد بروکز

صدمه چندانی نبیند. بدین ترتیب نتیجه کار من صادقانه تر خواهد بود زیرا علل مادی مانع کار من نخواهد شد.

و این همان کاری است که در مورد «قتل ناجوانمردانه» انجام داده ایم. هنگامیکه با «ترومن کاپوت» صحبت میکردیم من گفتم اینظوری که که تو میگوئی من نمیتوانم از عهده خریدن حق امتیاز کتاب برآیم. حال دیگر یامیتوانی در تهیه این فیلم شریک شوی و یا باید کس دیگری آنرا بسازد. ولی او یامن همراهی کرد. البته درست است که او پول قابل ملاحظه‌ای گرفت ولی با وجود این آن مبلغی را که ممکن بود در دست او بودی دیگری بدست آورد و در اینجا گیرش نیامد.

س- پس بدین ترتیب او کمال هنری را ترجیح داد.

بروکز- بله همینطور است تلقی من از این موضوع اینطور است. فکر میکنم که اگر مبلغ زیادی صرف ساختن فیلمی شود ما ناچار خواهیم بود که عده زیادی از تماشاچیان را راضی نگاهداریم و در نتیجه شاید باعث شویم که بمقدار کمی رضایت حاصل کنند ما بدین جهت توانستیم «المر گنتری» را آنطور که دیدید بسازیم که آنرا با مبلغ کمی ساختیم. چنین فیلمی امروزه اگر قرار باشد ساخته شود، بخصوص اگر قرار باشد هر کسی آنقدر که ارزش دارد برای کارش پول بگیرد، مسلماً مخارجش دو برابر آن موقع خواهد بود.

س- یعنی مخارج فیلمسازی تا اینجند بالا رفته است؟

بروکز- بله، بله قیمت کار هر کسی بالا رفته است. مبلغی که «برت لنگستر» در «حرف‌ایها» گرفت سه برابر پولی است که در «المر گنتری» گرفت. ولی برای او هر چند زمانی یکبار وجود یک «المر گنتری» لازمست، و اما در مورد داستانهای فیلمهایم این

س- اظهار نظر کلیه منتقدین را درباره این کتاب خوانده‌اید؟

بروکز- همه را خوانده‌ام ولی از روز اول تصمیم گرفته بودم که به نظر روزنامه‌نگاران کاری نداشته باشم. زیرا شهرت «ترومن کاپوت» برای پیروزی کافی است. رهن موفقیت در وجود خود اوست.

س- همیشه گفته‌اید که در سینما جنبه سمعی، بیشتر از جنبه بصری مهم است. گفته‌اید که در تئاتر یک خط دریا لوك بخاطر میماند و در سینما صدای بسته شدن یک در. «پروسون» نیز گفته است که گوش قدرت ابداع بیشتری دارد و صدای سوت یک لکوموتیو باعث میشود که ما ایستگاههای راه آهن، ترن‌ها، هوای گرفته و خلاصه هر چیز دیگری را نزد خود مجسم کنیم.

بروکز- بله اصوات نیز از نظر قابل درک بودن مانند تصاویر جنبه بین‌المللی دارند، کلمات محدود به منطقه و سرزمین خاصی میشوند و احتیاج به آشنایی بزبان مربوطه دارند، ولی صوت یک چیز عمومی است، چه صدای سوت یک ترن باشد، چه آن ترن از هنگ کنگ به چین برود و یا در هندوستان و یا در آفریقا حرکت کند. تصاویر از این بمسرتب محدودتر و خاص‌تر هستند.

س- فکر میکنید مسیر کار شما بکجا دارد منتهی میشود؟ شما فیلمهای بسیار ساخته‌اید. حتی «لرد جیم» که یک اقتباس ادبی بوده.

بروکز- فکر میکنم آنچه که باید حتماً انجام دهم و واقعاً نیز قصد انجام دادن آن را دارم، اینست که سوره‌های اوریشینال بدست آورم و آنهم به قیمت هر چه ارزان‌تر. بطوریکه نه تنها برای خودم بلکه برای تمام کسانی که در کار ساختن شرکت دارند موفقیت آمیز باشد. همه در این موفقیت سهیم باشند. و اگر با شکست مواجه شود، هیچکس



صحنه‌ای از فیلم «حرف‌ایها»

داشته باشیم.

س- بخصوص که با این‌کادر فنی و هنریشکان کم مزاحمتی برای کسی ایجاد نخواهید کرد. بطوریکه حتی خیلی‌ها ندانند قضیه از چه قرار است. حتی میتوانید دوربین بزرگی را در میدان اصلی قرار دهید و خود برای فیلمبرداری واقعی به محل دیگری بروید.

بروکز- میدانید مسئله اساسی اینست که سناریوئی وجود ندارد. من نمیتوانم به هیچکس اجازه دهم در این باره چیزی بدانند. زیرا در این صورت بجز درد سر چیز دیگری وجود نخواهد داشت.

س- منظورتان اینست که مراجع قانونی باید داستان فیلم را تصویب کنند؟

بروکز- در صورتیکه سناریوئی وجود داشته باشد آنها هم مایلند آنرا مورد بررسی قرار دهند. ولی در مورد این فیلم نقشه‌شان نخواهد گرفت.

س- پس در اینجا هم مثل «کازینو رویال» هیچکس نمیداند قضیه از چه قرار است.

بروکز- اوه، نخیر! سناریوئی وجود خواهد داشت و کارکنان و هنریشکان نیز یکبار آنرا خواهند خواند.

وسپس آنرا کنار خواهیم گذاشت و روز به روز از روی آن فیلمبرداری خواهیم کرد، تمام سناریو را یکباره در اختیارشان نخواهم گذاشت. فقط متناسب با فیلمبرداری روزانه، صفحات مربوطه را بدستان خواهند داد.

۲

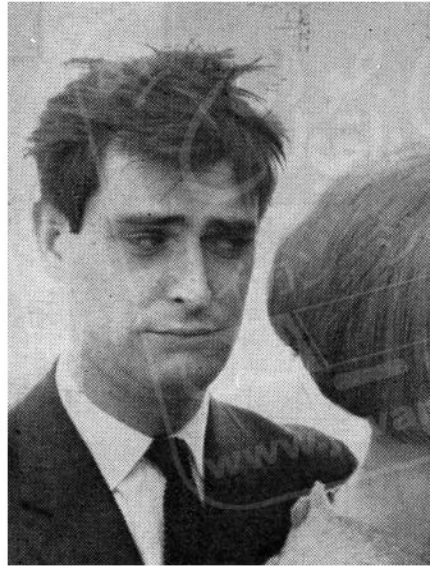
هیچکدام از اینها نیست بنا بر این چیزی بکلی متفاوت خواهد بود و این یکی از همان مسائلی است که باعث میشود مشکل بتوان آنرا تا نتیجه نهائی اش جالب نگاه داشت. بعضی اشخاص وجود دارند که تصاویرشان در مجله‌ای چاپ شده و در آنجا اظهار نظر کرده‌اند که چه کسانی را برای ایفاء نقشهای این داستان انتخاب خواهند کرد. حال به این انسانهای واقعی نگاه کنید (اشاره به تصاویر مقتولین و قاتلین و پلیس و... در روی تابلو) ایکاش دیده بودید این افراد چه کسانی را برای ایفاء این نقشها پیشنهاد کرده بودند. وقتی بعضی از اسامی را که آنها پیشنهاد کرده‌اند بشنوید از تعجب شاخ درخواهید آورد. مثلاً در داستان مردی است با اسم «آقای کلانتر» که رئیس خانواده است و تاحدودی به «هاری ترومن» شباهت دارد و آنوقت یک نفر برای این نقش «زروموستل» را پیشنهاد کرده‌حالاً ببینید ..

س- ولی چطور این مسئله را حل خواهید کرد؟

بروکز- خوباً کثر بازیکنان ناشناس خواهند بود. مخصوصاً آندو پسر جوان.

س- آیا این فیلم را در کانزاس فیلمبرداری خواهید کرد؟

بروکز- بله از هم اکنون داریم تدارک همه چیز را می‌بینیم در حال حاضر کارکنان فیلم مضطرب هستند. ولی فکر میکنم تا آنوقت برای فیلمبرداری موضوعات زیادی در اختیار



اساس واقعی کارهای بعدی منست. فکر میکنم که ما با وابستگی به گذشته بیجهت راه خود را سد کرده ایم از این جمله منظورم این نیست که نباید از داستانهای مربوط به زمانهای گذشته فیلم ساخت بلکه منظورم اینست که ما همیشه به همان فرمولها و به همان ایدهها بازگردیم. و این برای من ناراحت کننده است.

س- بله همچنین شخص میل دارد سینما را بصورتی مستقلتر ببیند. بصورتی که دیگر کمتر به ادبیات یا تئاتر وابستگی داشته باشد.

بروکس- و نیز با حداکثر آزادی بیانی در فرم سینما دارای فرم بسیار خوبی است و معنای ما بندرت از آن استفاده میکنیم. بعنوان فیلم دلنشینی چون «شاه و مین» که بسیار زیبا ساخته شده بود و با وجود این ریشههای آن در قراردادهای گذشته قرار داشت. در مقابل «مورگان» که یک فیلم نشاط بخش است نو و امروزه میباشد.

نه اینکه فکر کنید برای ممکی آنها جایی نیست. ولی تا آنجائیکه بمن مربوط میشود باید از اینکار خود داری کنم زیرا ساختن فیلمی که ساختن آن صرفاً انجام کاری نظیر بقیه کارهاست برایم لذت چندانی ندارد. البته برای ساختن فیلم آنطور که دلخواه منست مدت زیادی وقت لازم است و من باید سخت کار کنم. ولی با وجود این بهتر است آنچه را که انجام دادنت برای لذت بخش است انجام دهم.

زیرا این موضوع باعث میشود که من طولانی بودن این مدت را حس نکنم. معمولاً ۱۸ ماه طول می کشد تا من فیلمی را بسازم. برای این که بتوانید چهار ماه در اطاق مونتاز دوام بیاورید و هر روز با کادر به کادر فیلم خود بسربید باید خیلی به آن علاقه داشته باشید.

س- وقتی دست بساز ساختن فیلم خود میشود از این وحشت ندارید که حساب ترکیب کلمی کار از دست بدرود؟

بروکس- از این موضوع آگاهی دارم و سعی دارم از خود در قبال آن حفاظت کنم.

(بقیه در شماره بعد)

موبایم را با فیت مرتب میکنم تا از من خوش بیاید!

چکار کنم که دوستم داشته باشه؟

تجدیدی



Schwarzkopf

کلمه ساخته شده است. . نیز دارای یک طنز تلخ است.

Earth of Spain

● خاک اسپانیا (اسپانیا) ۱۹۳۷ - کارگردان: یوریس ایوانز - سناریست: یوریس ایوانز - گفتار انگلیسی: ارنست همینگوی - فیلمبردار: جان فرنو - آهنگساز: ماریو پینز استاین، ویرژیل تامسون - ۵۴ دقیقه.

ماجراها را در اروپا نصددهقان فوئنتو و خونا که در پناه حمایت پارکیزانها، به زراعت و آبیاری زمینهای سابقاً فنودال خود ادامه میدهند. گفتار زیبای همینگوی نخت بوسیله اورسون ولز جوان ادا شد، اما چون دکلامه های او برای یک فیلم مستقیم و مستند، مناسب نبود با صدای خود همینگوی ضبط شد. اولین تماشاگران این فیلم زیبا روزولت و همسرش الینور بودند، که الینور روزولت بهمن مناسبت مقاله ای نوشت.

East of Eden

● شرق بهشت (آمریکا) ۱۹۵۵ - کارگردان: الیا کازان - سناریست: پل اسبرن، اقتباس از کتاب اشتن بک - فیلمبردار: تدمک گورد - هنرپیشگان: جیمز دین، جولی هریس، ریو ندماسی، برل آیوژ - ۱۰۵ دقیقه.

داستان: در ۱۹۱۷ در یک دهکده کوچک آمریکائی یک یاقی جوان، در صدد دلربائی از همسر برادر خود برمیآید و این همه از تربیت بد مادر است. پدر ناامیدانه او را برای جنگ داوطلب اعلام میکنند. تحلیل: با این فیلم جیمز دین بعنوان یک هنرپیشه بین المللی شناخته شد. قبل از آن فقط در تلویزیون های آمریکائی او را میشناختند. فیلمبرداری زیبای مک گورد. این فیلم راعده ای بعنوان یک شاهکار شناخته اند.

فرهنگ فیلم

DuraLexe

● دورالکس (روسیه) ۱۹۲۸ - کارگردان: لوکولف - سناریست: شکوفسکی، اقتباس از: جک لندن - فیلمبردار: کوزتف - هنرپیشگان: کولکوا، کوماروف، ووژل، گالاجر - ۱۶۳ متر. داستان: در کلونداک، دورافتاده و تنها بخاطر برف، سه جوینده طلا در معیت یک زن، با هم اختلاف پیدا میکنند و یکی از ایشان کشته میشود. دو نفر دیگر، مجرم را محکوم و او را بدار میآورند.

تحلیل: از فیلم های خوب کولف، که بخوبی توانست در روسیه یک وسترن آمریکائی درجه یک بسود آورد. شخصیت پردازی ها، و مونتاز خوب، با یک سناریوی محکم.

Du Rififi chez les hommes

● ریفی فی (فرانسه) ۱۹۵۵ - کارگردان: ژول داسن - سناریست: رنه ویلر، ژول داسن، اقتباس از لو بروتون - فیلمبردار: آگوستینی - دکوراتور: کاپلیه - آهنگساز: ژرژ اوریک - هنرپیشگان: ژان سروه، کارل موهنر، روبر مسانول، ماری سا بوره، ژانین دارسه، کلود سیلون، روبر حسین، ژول داسن - ۱۱۶ دقیقه.

داستان: چهار تبهکار سرقت جواهرات دست میزنند و بعد در جریان مبارزه با دسته رقیب، همه از بین میروند.

تحلیل: صحنه خیلی خوب و معروفی فیلم، صحنه سرقت گاو صندوق و سوراخ کردن سقف است که بصورتی کاملاً مستند و بدون ادای یک

درسینماهای :

پاسیفیک . ایران اونیورسال . تهران کیهان . پاسارگاد نیتون . الوند هونت کارلو . ژاله



زنگی
ایتمن کالر
کارگردان
سجود حکرتی

ساز و آواز

سارابانو - جوسی حکرتی

اینس بزرگ از شخصیت برجسته سینمای هند: شو شاک

■ پاسخ صحیح
مسابقات مجله شماره ۱۹۳
۶ صحنه از ۶ فیلم ؛
زن پوشالی - هفتمین سیبیده
دم - شکوه علفزار - قمار
بازسین سیناتی - گلد فینگر
مرغ دریائی .

■ برندگان مسابقات
مجله شماره ۱۹۳ از میان
۴۰۲ پاسخ صحیح

خانها و آقایان ؛
۱- شیرین روشندل (تهران)
۲- بهروز واجدی (تهران)
۳- ناهید زرین تهرانی
(تهران) ۴- ابراهیم
ساوجی (تهران) ۵- عبدالله
ناجی (آبادان) .

□ برندگان مقیم تهران
هر کدام برنده پنج عدد صفحه
هستند که کارت مخصوص
دریافت صفحه بوسیله پست
برایشان ارسال خواهد که با
مراجعه به مغازه بتهوون
(خیابان منوچهری) میتوانند
صفحات مورد علاقه شان را
انتخاب کنند .

□ آقای عبدالله ناجی
برنده دو ماه مجله هستند
که از شماره آینده بوسیله
پست برایشان ارسال خواهد
شد .

فیلمهای کاری گرانت

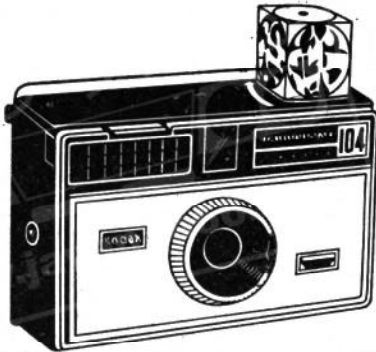
● اینها تصاویری
هستند از شش فیلم کاری -
گرانت که در آنها با این
هنر پسته ها همبازی بوده است
از بالا پایین : اوامری سنت -
چون فونتن - سوفیا لورن -
دورا کر - اینگرید برگمن -
گریس کلی .

برای شرکت در این
مسابقه کفایت نام سه فیلم را
ذکر کنید .



بادوربین اینستاماتیک کداک

مخاطب شیرین زندگی را جاویدان سازید



مرغوبترین محصولات با نام کداک عرضه میشود

اینستاماتیک کداک ساده ترین دوربین برای عکسبرداری است دوربینهای اینستاماتیک کداک هدیه ایست که دوستان و اقربا خانواده شما را خوشحال مینماید .

نمایندگی کداک در ایران : شرکت الکترو کالمر با مسئولیت محدود
اداره مرکزی : تهران خیابان شاه ساختمان حو شماره ۲۱۰
تلفن ۴۳۰۹۳



داستان (بقیه)

آپارتمان مجهز با سه اتاق خواب پیداکتیم .
تابلوتهارا توی اطاق تو میگذارم که زیاد تنها نباشی . ضمناً باز می توانی از بالکن اطاق استفاده کنی .
چونانان لبخند کودکانه ای بلب آورد :
- مامان ، مامان تو چقدر خوب و مهربانی .
(این فیلم براساس یک پیس در ماهیه تئاتر «بوج» اثر «آرتور کوپیت» تهیه شده و در آن با مجسم کردن روابط بظاهر بی منطق و باصطلاح «مهمل» زندگی در یک شکل استثنائی و منحرف آن دستخوش طنز قرار گرفته است .)

نشر (بقیه)

بکسی اعتراض نمیکنم و کسی را بمحاکمه نمیکنم . آهنکهای من فقط حرفهایی رامیکوید که بس من راه یافته اند و گفتن آن چه که بفکر انسان می رسد معنی اش این نیست که آدم انقلابی هستم . درس- زمین ماهمه باید آنچه را که در افکار و مغزشان دارند بزبان بیاورند . این یک سیستم متمدنانه است . مثلاً سناتورها ، آنچه را که در افکارشان وجود دارد بزبان می آورند . ولی هیچ کدام از آنها را آدمهای انقلابی نمیدانند .

- اول صحبتمان گفتم که من حقیقت را دوست دارم و حالاهم باید بگویم حقیقت این است که زان مورو در آن موقع عاشق آنتونیونی شده بود . اما آنتونیونی باو فقط بنظر یک هنرپیشه نگاه میکرد و این موضوع اسباب ناراحتی او را نسبت بمن فراهم آورد و موجب شد که تهمت هائی بمن بزند . حالاهم چیز روشن شد ؟

زیبا برای (بقیه)

- عصبانی و شکم دوست هستم اما نه خسیسم ، نه مغرور ، نه افاده ای .
● حتی کنجکاو هم نیستید ؟
- برای چه این سؤال را با این نگاه مخصوص مطرح کردید ؟
● چون از بعضی همکارانتان شنیده ام ، مثلاً زان مورو . حتماً شنیده اید که او چه چیز هائی در باره شما به تکام فیلم «شب» گفته است .

نامنویسی



هنر کده آزاد هنر پیشگی آناهیتا

هشتمین دوره نامنویسی در کلاس هنر پیشگی سینما و تئاتر آناهیتا و شرکت در کنکور تا پنجم تیرماه ادامه خواهد داشت . از میان داوطلبان فقط ۲۰ نفر مردوزنی که پایه تحصیلاتشان کمتر از ده کلاس نباشد پذیرفته خواهند شد . برای ثبت نام و اطلاعات بیشتر همه روزه عصرها بدقت هنر کده واقع در خیابان فردوسی (شمالی) شماره ۴۶ مراجعه شود .

مجله ستاره سینما

تک شماره ۱۰ ریال

زیر نظر شورای نویسندگان

صاحب امتیاز : پ - ۳ کالیان

دوره جدید شماره ۱۹۶

(سال چهاردهم - شماره مسلسل ۵۶۶)

معانی ، چهارراه ، ماه ، پاساژ میا - آپارتمان ۸
تلفن : ۶۰۷۲ - ۶۰۷۰

چاپ سکه خیابان نادری کوچه گورهاد - تلفن ۳۳۹۱۲
گراور : از گورسازی جواهری تلفن ۳۳۴۱۱



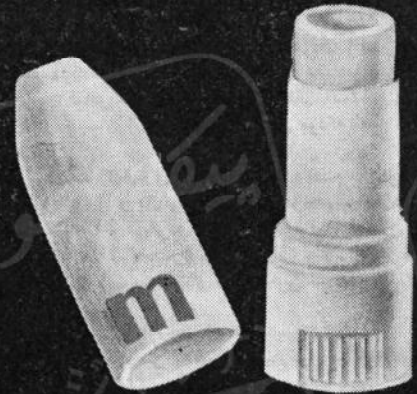
هفته
پاپ استیک
ماینرز
در فروشگاه فردوسی

miners
miners

miners pop stick
make-up for 'mods'

ماینرز

اولین لوازم آرایش برای نسل جوان
پاپ استیک ماینرز
یک میک آپ کامل



دیدار ما غرفه مخصوص ماینرز در فروشگاه فردوسی



نویسنده :
لسلی چارتریز
مترجم :
پ . ۵ . پندار



لونا

باجرهای سنت

از آن لحظه به بعد ماجرا مسیر سریع و روانی را پیمود ، مسیری که بعد از یکی دو ساعت گردش و خوش گذرانی منتهی به آپارتمان (لونا) شد : (لونا) از او خواهش کرد برای نوشیدن يك گلاس مشروب چند دقیقه‌ای به آپارتمان او بیاید . مشروب صرف شد و (لونا) کم کم ژست اشتیاق صریحی بخود گرفت . کنار سنت برنیمکت نشسته بتدریج فاصله بین خودشان را از بین برد تا شانهایشان باهم تماس پیدا کرد . بعد برگشته نگاهی طولانی و اغواگر از میان مژگان بلندش باو انداخته گفت :

- شب خوشی بود ، بمن که خیلی خوش گذشت .
در اینجا دست او بردست سنت فرار گرفت . «سنت» بلحی مثل يك شاگرد مدرسه‌ی خجالت زده گفت :

- تو بمن امشب خیلی لطف کردی ، لونا ، اگر تو نبودی بمن خیلی سخت می‌گذشت .

لونا فشار دیگری بدست او داده از جابرخواست .
- چرا راحت نمی‌کنی سام . کنت را دریاور . بگذار من کمک کنم .
کمک کرد تا سنت کشش را درآورد بعد کت او را با خود به‌جانب اطاق خواب برده در اینحال گفت :

- منم بروم يك لباس سبکتر بپوشم برگردم .
سنت درحالی که بلخندی آرام برلبانش مرقصید به بستی تکیه داد . در اینحال گره کراواتش را قدری شل کرده جرعه‌ای از مشروب خویش نوشیده منتظر فرارسیدن لحظه‌ای شده که میدانست بالاخره فرا خواهد رسید .

این لحظه فرارسید . لونا از جانب اطاق خواب بلحی برمعنی صدا زد :

- عزیزم سام ، ممکن است خواهش کنم يك دقیقه باینجا بیایی .
زیپ لباس من گیر کرده و باز نمی‌شود .
سنت از جابرخواست نگاهی متمسانه به‌جانب بالا انداخته بطرف اطاق خواب رفت .
لونا در جریان لباس درآوردن در وسط اطاق ایستاده و اندامش در يك لفاف نازک و چسبان آن‌چنان زیبا و کامل بود که نفس در سینه سنت حبس شد .
سیس تره کراوات را قدری بیشتر شل کرده قدم به جلو گذاشت تا به وظیفه مطبوع خویش و بازکردن آن زیپ مزاحم بپردازد . زیپ باز شده سنت داشت کمک می‌کرد که او را از شربلای خلاص کند که فلاش عکاسی برق زد .
سنت چرخي زده با ژست دزدی که در حین سرقت غافلگیر شده باشد روبه دراطاق کرد .
(پاتریسیا هولم) درآستانه در ایستاده بود .
وی رو به مردی که دوربین بدست درکنارش ایستاده بود کرده گفت :

- کافی است اسمیت ، همین يك عکس کافی است .
چشمان او با نگاهی مخلوط از خشم و تحقیر سرتاپای «سنت» را برانداز می‌کرد . سنت درحالی که لباس را هم‌چنان در دست داشت با قیافه‌ای ترسان و میهوت برجای خشک شده بود .
لونا مثل مجسمه‌ای خشکش زده بود ، او با چشمان میهوت متناوبا از « پاتریسیا هولم » به عکاس واز عکاس به پاتریسیا نگاه

(لونا) بلحی وسوسه‌انگیز گفت :
- از تفریح بگویند آقای تاکرت ... هیچ تفریحی این حوالی داشته‌اید ؟

سنت به سادگی و صمیمیت گفت :
مرا سام صدا کن ، لونا . میتوانم ترا به مشروبی دعوت کنم . اینهمه که گوشت را با درد دل خودم درد آوردم دعوت مشروب کمترین کاری است که میتوانم برایت کنم . هی ، تارسن ، به بین خانم چی میل دارند . برای من هم يك نوشابه غیرالکلی بیار .
بعد سر را به لونا نزدیکتر کرده به نجوا گفت :
- مشروب غیرالکلی جان میدهد برای دم اگر تویش جین بریزد .
عین شامپانی می‌شود گاهی امتحان کرده‌ام .
لونا با لبخندی شیرین گفت :
- تو هم از آن ناقلها هستی ، سام .
سنت گفت :

- آدم باید زندگی را برای خودش آسان کند . بهر حال من از این بابت دلخوردم که زیاد با اوضاع این شهر و جاهای تفریحی‌اش آشنا نیستم . اگر این شهر را بیشتر می‌شناختم حتما وسیله تفریح بیشتری هم پیدا می‌کردم .
سنت دست در جیب شلوار کرده يك بسته اسکناس در آورد .
يك صد دلاری از آن جدا کرده روی میز گذاشت و بسته اسکناس را باز در جیب قرارداد .
رفتار (لونا) «سنت» زده گفت :
- به سلامتی يك شب تفریحی و لذت . میدانی چیست ، سام ؟
من امشب قرار دارم ولی فرارم را بهم می‌زنم و باهم می‌رویم به کشف شهر . اگر اجازه بدهی من راهنمای تو می‌شوم .
سیمون با شادی کودکانه‌ای گفت :
- این جدا کمال لطف شماست ولی تو حتما رفتاری زیادداری و صحیح نیست آدم بیکاری مثل من وقت را تلف کند .
لونا دست روی دست او گذاشت :
- بس کن این حرفهارا . بین دوستان این چیزها معنی ندارد . فقط يك دقیقه اجازه بده من بروم يك تلفن کنم و برگردم .
لونا بطرف تلفن عمومی رفت و سنت هر چند حرفهای او را نمی‌شنید ولی میتوانست گفتگوی او را باطرف از حفظ بازگو کند .



خیاطی ایفا
ناصر خلیج

سره‌اشاه پاساژ دبیآ تلفن ۴۰۶۸۶

اودختري بود تنها و بيكس . . . در آن ساحل طوفاني
و متروك ساعت هاكنار پنجره مينشست و چشم باهواج خروشان
درسا ميبدوخت تا شايد عشق گمشده اش بازگردد و بار
ديگر قلب حساس و زودرنجش را درشعله هاي گرم و مطبوع آن
عشق طوفاني غرق كند تا اينكه در آن روز پرماجر . . .

فقط در سينما

دياموند



باشركت : پاتريشيا گوتزي

ستاره جديد سينما

مصرل كپاني نوگس ترن گيم

هلوين را گلاسه دين استاكول

عشقي آنجنان پاك و ملكوتي كه تماشاگر را باخود بدنياي
پرخلوت رؤياهاي جواني ميكشاند .

ميكرد از قياف هاش معلوم بود كه بهيچوجه نميتواند بلاي را كه برسرش
آمده باور كند . ده نايبه طول كشيد تا او بخود آمده توانست باعجله
خود را بپوشاند .

سيمون تيمبل روبه پاتريسيا كرده بلحن ترس و تضرع گفت:
- گوش كن عزيزم ، من حاضرم همه چيز را توضيح بدهم .
پاتريسيا بخشم دادزد :

- توضيح! توضيح ترا بگذار براي فاضي . خيلى وقت است كه
اين كفايتكار بهاي ترا تحمل كرده ام .

صداي او با بغض و گريه شكست و افزود:
- اوه ، چطور توانستي اينقدر رذل بشوي ، سام چطور از روي
من وبچه هایت خجالت نكشيدى . .
وي بدنبال اين حرف چهره خود را با دودست پوشانده حق هق
بگريه افتاد .

سنت با ديدگان ((ساموئل تاكارت)) يك بار ديگر منظره اطاق را
از زير نظر گذراند ، ديدكه از لاي درنيمه باز اطاق تنها او و لوتلا قابيل
رؤيت هستند .

درهمين موقع بودكه دومين فلاش دوربين عكاسي درخشيد و
ماتيو جوسون با حرارتي كه از سابقه كار او در اجرائ اين نقش مايه
مي گرفت دادزد :

- خوب مچنان را گرفتم .
وكيل من به حساب هردوتان رسيدگي ميكند . . .
اما حرف در دهان او نيمه تمام ماند و چشمان مبهوتش به حاضران
اطاق خيره شد .

كارآگاه قلآبي ووردست آفای جوسون هم به وضعي شبیه به
شريك خويش و خشكش زده و خيره به عكاس ديگري كه همراه با
پاتريسيا آمده بود نگاه ميكرد قياف هاش ((سنت)) را بياد ماهي اي
ميانداخت كه توي يك ظرف بلور با تصوير خويش در آينه اي روبرو شده
باشد . وي لحظه اي ديگر اين صحنه را از زير نظر گذرانده زير لب گفت:
- خدا عاقبت ما را بخير كند ، بعد ديگر معلوم نيست سروكله
كسي پيدا شود .

آفای جوسون شريك و همكار ((لوتلا)) باز ژست شوهر غيرت را
بخود گرفت :

- هيچ معلوم هست اينجا چه خيراست
لوتلام با ژست زن غافلگير شده گفت:

- مات قسم ميخورم كه بين من و اين مرد هيچ . . .

((ماتيو جوسون)) هر صفت خوبي كه داشت از حضور ذهن عاري
بود . و حالآكه بخصوص ميديد نقشه او با اشكالي غير منتظره روبرو
شده است هر چه قبال در ذهن آماده داشت از ياد برده بود . اين بار
جوسون و دارودسته اش خود را با يك حادثه اي واقعي غافلگير كردن
روبرو ميديدند . . . بهر حال جوسون بزحمت دست و پا را جمع كرده
روبه پاتريسيا هولمز كرد و گفت :

- خانم ، ظاهرا من وشما هردو بدنبال يك هدف باي نجا آمده ايم .
پاتريسيا درحالي كه سنت را نگاه ميكرد به خشم گفت:

- اين حيوان وحشي ، اين مرد رذل و پست فطرت شوهر من است ،
آن وقت به بينيد بعد از تمام اين مدتي كه من بايد بختي هاي او سر كرده ام
چه جور اجر زحمات مرا ميدهد . جواني من در خانه اين مرد هرزه
تلف شد .

آفای جوسون كنترل اوضاع را در دست گرفته رو به عكاس
خود كرد و گفت :

- لازم نيست عكس بگيري ، كار ما اينجا تمام شده است بعد
پيراهن لوتلارا از دست سنت گرفته به لوتلاداد :

- ممكن است از حضورتان استعفا كنم كه خودتان را بپوشانيد .
حيث از اسم مقدس ((همسر)) كه انسان روي موجودي چون تو
بگذارد . . .

بعد دنباله كلام خود را خطاب به پاتريسيا ادامه داد :

- خانم ، استعفا مي كنم مراتب نهايت همدردي مرا بپذيريد .
من احساسات شمارا در اين لحظه ناگوار كاملا درك ميكنم كاش

ميسر بودكه با اين صحنه زشت و عذاب دهنده روبرو نشويد . . .
سنت دردل گفت :

- نقشت را خوب بازي مي كني موش حقه باز ، ولي بينيم آخر
كار چه غلطي خواهي كرد .



اورسولا ، بھمن بگو

نامہ ہائی
بہ اورسولا
آندرس
و پاسخ
ہای او



سؤال : اورسولای عزیز . من ترا در فیلم وسترن « چهارسوار برای تگزاس » بخاطر می آورم . اگر اشتباه نکنم این اولین فیلم هم تو بودی که در آن با آکتوری مانند فرانک سیناترا همبازی بودی . حالا میخوام که برایم کمی از فرانک سیناترا صحبت کنی و بن بگوئی که او چگونه مردیست . آیا تو هرگز عاشق او شده ای ؟ روزنامه ها در آن روزها که در فیلم « چهارسوار برای تگزاس » بازی میکردی صحبت از عشق تو و فرانک سیناترا می کردند .

اورسولای اندرس : فرانک سیناترا ، واقعا مرد خارق العاده ایست انسان با دیدن او فوراً قدرت و انرژی را مقابل چشم من می بینم . او را ستایش می کنم مخصوصا بخاطر اینکه او « مرد خود ساخته ای » است . این را هم لازم است بگویم که من هرگز عاشق او نبودم .

سؤال : خانم اندرس ، ما بلم بدانیم که اولین عشق شما کی بوده است .

اورسولای اندرس : من هنگامی برای اولین بار واقعا عاشق شدم که روزنامه ها صحبتی از من نمی کردند و چون تا بحال کسی در این مورد چیزی

نمی داند بنا بر این ترجیح میدهم که صحبتی از آن نکنم . امیدوارم که می بخشید .

سؤال : اورسولای عزیز . تو که زن بسیار زیبایی هستی ممکن است بدختری مثل من که زیاد هم زشت نیستم بگوئی می توانم هر دو توجه جنس مخالف قرار بگیرم ؟ عبارت دیگر بقیده تو برای بدست آوردن موفقیت در میان مردان چه کار باید بکنم و چکارهایی را نباید بکنم ؟

اورسولای اندرس : قبل از هر چیزی باید بخودت اطمینان داشته باشی با بد آنقدر نسبت بخودت صادق باشی تا بتوانی خودت را بهتر شناسی و موفق به کشف شخصاتی در وجود خودت بشوی که تا کنون از وجود آنها خبری نداشته ای آنوقت بتوقول میدهم که موفقیت از آن تو خواهد بود .

سؤال : خانم اورسولا ، حقیقت دارد که شما کارتان را از رم شروع کردید ؟ ممکن است بگوئید از آن دوره چه چیزی را بیشتر بخاطری آوردید ؟

اورسولای اندرس : بله ، من کارم را اول از رم شروع کردم ، تنها چیزی که بیشتر از آن روزها در افکارم باقی مانده غذای روزانه ام است که از یک

فنجان « کا پوچینو » (شیر-قهوه) و یک تکه « بریوش » (یک نوع نان شیرینی مخصوص صبحانه) تجاوز نمی کرد . نه خیال کنیدی که در آن موقع من رژیم می گرفتم ، بلکه وضعیت اقتصادی جیبم اجازه نمی داد که بیشتر از این غذا بخورم .

سؤال : اورسولای عزیز . من فیلم « دکتر نو » ترا بیشتر از هر فیلم دیگری بخاطر می آورم و این فیلم را بهترین فیلم تو میدانم . آیا در این مورد با من همبینه هستی یا اینکه فیلم دیگری را بهترین فیلم خود میدانی ؟

اورسولای اندرس : من هم مانند تو از فیلم « دکتر نو » خیلی خوشم می آید مخصوصا بخاطر اینکه این فیلم برای من یک شهرت بین المللی ببار آورد . ولی از نظر اصولی آخرین فیلمم را که لوئیزی زامبا بنام « خانه های شیرین » کارگردانی کرده است ، بیشتر ترجیح میدهم .

سؤال : خانم اندرس خیلی می بخشید که من این سؤال را از شما میکنم . میخواستم بپرسم که آیا بعد از اینکه صحبتی که روزنامه ها راجع به شما و آقای زان بل بلمو ندو می کنند شما واقعا خیال دارید با او ازدواج کنید ؟

اورسولای اندرس : من او را خیلی دوست دارم . ولی فعلا نمی توانیم با همدیگر ازدواج کنیم .

سؤال : بقیته شما در فیلم « ماکس آبی » بازی میکردید روزنامه ها نوشتند که جرج پیارد عاشق شما شده . آیا این موضوع حقیقت دارد و دیگر آنکه لطفا بن بگوئید کدام یک از مردانی را که با آنها در فیلمها بازی کرده اید ، بیشتر بخاطر می آوردید ؟

اورسولای اندرس : نه ، نه ، جرج پیارد هرگز عاشق من نشد . در مورد قسمت دوم سؤال شما فقط یک کلمه میگویم : بلمو ندو .

سؤال : در میان تمام همکاران اتان آیا آکتوری وجود دارد که شما حاضر باشید با علاقه با او در فیلمی بازی کنید ؟

اورسولای اندرس : در میان آکتوری های من فقط یک آکتوری ایتالیایی وجود دارد که من بخاطر صفات انسانی اش او را دوست داشتم : نامش استفانیا کاردو است که البته صاحب شهرت فراوانی نیست که همه او را بشناسند . بهرحال من خیلی دلم می خواهد که روزی بتوانم با او در فیلمی بازی کنم .



www.javanan56.com

www.javanan56.com

بیکار می‌شود

ضیائے

<http://www.javanan56.com>

